

افغان مینى مارکیت عرضه کوننده انواع مواد خوراکه وطنی

یگانه مغازه افغانی درمنطقه واشنگتن بزرگ

که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبیت تقدیم میکند

ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با **Western Union**
6566 Backlick Rd.Springfield. VA 22150
Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

یادداشت مدیر

ریشه جنایات و زبان ستیزی های ارگ نشینان امروزی

ییداد غنی احمدزی و«چهاریارش لعنته الله علیهم اجمعین» دود از دماغ مردم ما کشیده، نالهٔ شانرا به آسمان رسانده و خلق الله را به بینی رسانده است.

پانزده سال پیش مقالهٔ ذیل رانوشته درامیدچاپ کردم . بجاست بحیث (خاطره) درچنین اوضاع غت مغتول وآشفتهٔ جنگهای قومی وزبانی وسمتی، که بادستان وافکار پلیید وضد بشری واسلامی چند فاشیست آمخورنشسته در ارگ، به سرکردگی غنی احمدزی دامن زده میشود، بازآترابه خاطرهم میهنان بیاورم، تاهم برای خودم و هم برای مدعیان حجتی باشد، برای عدهٔ له و برای عدهٔ برعلیه، نوشته ام به پاسخ جناب بزرگوار استادمحمدحیدرخان (بار کزی) سابق رئیس دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی ودانشگاه کابل بود، که جریان را درمتن می خوانید :

در محیطی کو نباشد امتیاز خوب و بد

رنج کوری را فزون از کور، بینا می کشد (بیدل)

مرد به خدا رسیدهٔ چون منصورحلاج راستمکاران کشان کشان به پای دار می برند، تا به جرم «انالالحق»گفتن ازنعمت حیاتش محروم سازند. نابخردان اوباش و کودن بر وی سنگ می انداختند و او هیچ نمی نالید، یکی ازدوستان صمیمش که به آن جمع پیوسته بود، شاخه گلی بروی پرتاب نمود، آه از نهاد منصور برخاست ! پرسیدند: ازینهمه سنگی که برتوانداختند نالیدی، چطور است که از شاخه گلی ناله ات بلند شد؟ گفت : آنانی که سنگ می اندازند ناداناند وگله از ایشان نباشد، مگر این یکی داناست و می داند !

به پیروی از نگاهشتهٔ استاد محترم جناب داکتر محمد حیدر، یادداشتم را با شعر آغازیدم . معمولاً درین ستون مطالب سیاسی مبتلا به جامعهٔ مان بررسی و سبک وسنگین میگردد، چه ازقلم مدیر مسئول یا ازقلم دوستان همفکر وهمراه، درجهت بهسازی وبهبودی امورکشور وملت . این معروضه اگر درنگاه اول «پاسخ»ی به نوشتهٔ یکی ازهمکاران ارجمند به نظرمی رسد، مگر مسألهٔ بس مهم اجتماع افغانستان راشدرده گونه به بحث میگيردکه موردتوجهٔ جناب رئیس پیشین دانشگاه کابل واستاد فاکولتهٔ حقوق وعلوم سیاسی آن قرار گرفته ولاجرم درمحاق توجهٔ بسیاری ازخوانندگان ارجمندجایافته که اگر صورتآمشاجرهِ روی واژه هاوکلمات است، درعمق، اما شگافتن توطئه های ناروایی میباشدکه ازسوی متعصبین وبرتری خواهان قومی وزبانی دامن زده شده ومیشود .

دیرشب شنبهٔ هفتهٔ پیش بوقت شرق امریکا، به استادمحمد حیدر درغرب امریکاتلفون کردم وضمن اطمینان ازدریافت نوشتهٔ شان، جاهایی راکه در مطالب رسیده، واضح فکس نشده بود باایشان مرور نموده خود را از صحت آن مطمئن ساختم . دربارهٔ لحن تند نوشته صحبت کردیم وپس ازگفت وشنیدنی اظهارداشتندکه خانمی ازجمع «سایت جرمن آنلاین»ساکن ورجینیا، مطالبی راکه روی مانیتور آن سایت نقش میندد، مرتبآبه استاد ارسال می دارد، ومطالعهٔ آن مطالب (البته آمیخته باسخنان آن خانم) استاد را واداشته تا به اصطلاح «خط خود»را با «خط امید»روشن ساخته ویش ازین بار خجالت همکاری با امید را نکشند !

بنده، محمدقوی کوشان، نزده سال است که ازهمکاری قلمی جناب داکتر محمدحیدر،دانشمندبزرگوار و رئیس ارجمند دانشگاه و فاکولتهٔ حقوق وعلوم سیاسی کابل، که ازخرمن دانش شان سالهای سال دانشجویان رشتهٔ حقوق و علوم سیاسی مستفیدشده اند و، دانش دوستی ودانش پروری شان بویژه در دانشگاه کابل زبانزد عام و خاص است، همیشه باافتخار بهره برده ام، از هنگامی که مسئول مجلهٔ «خراسان»بودم، تاامروزسالی سه چهار مقالهٔ واقعا روشنگرانه وملیگرایانه از ایشان خدمت هموطنان تقدیم داشته ام، ازین بابت برخود می بالم و سخت مدیون وممنون ومشکور ایشانم .

حضرت استاد درشمارهٔ هفتهٔ پیش نوشتند:«یگانه دلیلیکه بنده را همیش وادار به نوشتن درین هفته نامه نموده است، هماناتقویت همبستگی فکری بین خوانندگان گرامی این نشریه میباشد.

بنام خدا

امید

در امریکانزد

\$1.50

شمارهٔ پنجم /سال بیست وشش/ ۲۴ اسد /۱۳۹۶ / ۱۵ اگست ۲۰۱۷ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۳۶

«خاطرات یک تعداد استادان و شاگردان لیسهٔ رابعهٔ بلخی»

نام کتاب تازهٔ است حاوی شرح حال وتصاویر برخی ازمعلمان وشاگردان آن لیسهٔ نامدار دختران کابل، که شامل عکس های فردی وجمعی با همصنفان ومعلمان، تاعکسهای خانوادگی پس از ازدواج. تا امروزشان می باشد.

این کتاب جالب وخاطره آفرین را بانو ماری خلیلی ناصری، دختراستادسخن شادروان خلیل الله خلیلی، تهیه وجمع آوری کرده و مهمتم آن محمدقوی کوشان می باشد. برای خرید آن لطفا با ادارهٔ امید توسط تلفون یا ایمیل تماس بگیرید.

از آن جائیکه روحیهٔ اتفاق بین اقشار منور کشوردرین شصت هفتاد سال اخیرصدمه دیده است و مخصوصا درین سی سال اخیر وضع و فضای اتحادمردم ماشدیدآبرهم خورده است، بحیث یک افغان عادی مجبوریت احساس میکنم تادرین هفته نامه همدردی وهmfکری بیشآئیه ووطندوستانه ام را با مردمان مظلوم وستمدیدهٔ خاکم همیش منعکس سازم. البته که همکاری چندین ساله ام بااین نشریه تایید کنندهٔ این مدعا میباشد.»

جناب استاد درین فرمودهٔ موجز دو موضوع را به روشنی کشیده اند: «روحیهٔ اتفاق بین اقشار منورکشور درین شصت هفتاد سال اخیر صدمه دیده «و«مخصوصادرین سی سال اخیروضع وفضای اتحادمردم ما شدیداً برهم خورده»، اینها حقایقی اندکه یک دانشمند ودانش پژوه افغانستان بیان میفرمایند . استادبزرگوار درنوشته های پیشین خویش مجملات بالا رابه تفصیل بیان کرده اند و درگوشه های ازخاطرات خویش دلایل واسباب این صدمه دیدن هاو برهم خوردنها راباصراحت نگاشته اند. اما چرادر درازای این چندین سال، به هیچ نشریهٔ افغانی و افغانی نمای امریکا وسایرجاها، راهنمودهای داهیهانهٔ خویش رانفرستاده اند؟ وفقط «امید»رابرگزیده اند؟ البته که این نشریه رادرهمان خط «بذل مساعی جهت رفع آن صدمه ها ودفع آن برهم خوردن «ها یافته اند، چنانکه بالطف بسیاربارهاو بار ها این بندهٔ کمینه را با تایید خط مشی امید، نوازش فرموده وچند باربقلم آورده و در امید به نشر رسانده اند .

هژده نزده سال درعمر انسان، انسان فکور وهوشمند ومتعهد به اصول آزادی و سرفرازی ملتش، باورمند به وحدت ملی وارضی مملکتش واحساس مسئولیت دربرابرمردمش، مدت کمی نیست که آنراهدر دهد. این خاکساردقیقآنزده سال است که به کارچاپ ونشر مجله وهفته نامه مشغولم، درین مدت طولانی همکاران ارزندهٔ ریش سفیدی داشتم، ازمرحومان استادسیدشمس الدین مجروح، تااستاد پژواک، تا استادعثمان صدقی، تا استادجاوید، تا استادسیدقاسم رشتیا، تا استاد فرهنگ، تااستاد علی رضوی، تااستادغلام حضرت کوشان، تا داکترحسین راضی، تا داکتراختر محمدمستمندی وپاینده محمدکوشانی...، و از زنده ها، که خداوند مهربان به عمرمبارک شان بیافزاید، استاد غلام علی آیین، جنابان محمدسعید فیضی، جنرال محمد زکریا ابوی ... که وضع صحی از نگارش بازشان مانده و داکتران حتی عدهٔ از آنانراز مطالعه منع کرده اند. وباز عدهٔ دیگری که بامصروفیت های اداری، امروز فرصت همکاری قلمی ندارند، مانند داکترشریف فیاض، داکتر سیدمخدوم رهین، جناب سیدطیب جواد ودیگران . درچنین حالتی عجیب می نمایدکه حضرت استادداکترحیدر بنده را سرزنش به ازدست دادن همکاران می نمایند، آخر: «برنیاید زمردگان آواز !»«آناییکه رفته اند، خدای رحمت شان کند، افکار شان باماست واندیشه هایشان چراغ راه مان، آناییکه توان نوشتن ندارند، دلیل بربی اعتنائی شان نسبت به نشریه نتواند بود، وکسانیکه مجال نوشتن ندارند، نیایدمورد گله گزاری قرارگیرند ! ازحضرت استاد بار دیگر ابراز امتنان کرده، عرایضی درباب فرمایشات شان تقدیم میکنم ـ باکمال ادب واحترام ومحبت :

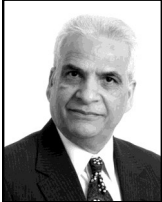
فرموده اند:«فارسی ایرانی»، خدمت شان عرض میکنم که در مکتب ابتدایی سیدجمال الدین افغان واقع کارتهٔ چار ولیسهٔ حبیبیه تا (شاید)سال۱۳۴۳ برروی کتاب مضمون فارسی می دیدم نوشته بود: «قرائت فارسی، تألیف: محمد آصف مایل «مطمئناً بسا ازپنجاه شصت ساله ها، بشمول انجنیر ثلاثی مجرد وخانم جرمن آنلایینی و بنده، از روی آن مثلاً سواد یادگرفته ایم ! چطور شد که «دری»از ما شد و«فارسی»از ایرانی ها ؟! کدام فارسی و کدام دری و کدام تاجکی ؟ از برای خدا !

شادروان محمدآصف مایل، از آموزگاران نامدار معارف افغانستان درهمان «قرائت فارسی»نظمی داشت که میخواندیم: «موشکی ره به جوال گندم داشت، چشم خودرابه مال مردم داشت ... «وبا «چون گرفتش پلیس قوماندان.. «حالانمیدانم چرا پلیس وقوماندان درهیئت جرمن آنلایینی، دنبال کسانیی افتیده اندکه فارسی بگویند وبنویسند؟ باپر وبال دادن محمدگل های مومندی و نعیم خانی، آن موش هایی که ره به جوال گندم مردم داشتند، حالا به مارهای مخوفی مبدل شده اندکه کسی را به گپ زدن به زبان خودش نمی گذارند «بهبلی باشد که خود راگم کنند ـ کدخدای خانهٔ مردم کند«فرمایشی است متین، مگر جناب استادتوجه کرده باشند تعداد مقالاتی را که آن !

شمارهٔ ۱۰۳۶

بیجه استیت فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR, STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت



خانم ازخودوانجنیر ثلاثی مجردخدمت شان ارسال کرده، به حجم یک کتابست! تازه سراسر آن نوشته جات! فقط به این چسپیده که هرکسی «افغان ستانی»گفت کافر میشود وهرکی «واژهٔ» «ایرانی گفت نیز!!! اول: کمتر نشریهٔ انترنتی وچاپی ظرف دوسال اخیر رادرخارج می یابید که این نوشته هاصفحات شانزاسیاه نکرده باشد! دوم: هیچ حرف مستدل ومنطق پذیری درآنها وجود ندارد، سوم : محتوای این نوشته جات، چنانکه خودملاحظه فرموده اید، پُراست ازدو و دشنام و تنک حرمت وبهتان وتهمت وفحش و ناسزا. کدام نشریهٔ راشما درجهان سراغ دارید که مطالبی سراسر فحش را دربارهٔ خود وهمکاران خودبه نشربرساند، تا از اتهام «ارگان نشراتی یک جناح بخصوص»رهایی یابد ؟ خود انصاف بدهید !

درهمان صحبت تلفونی فرمودید اگر حاضر باشم مقالات آندو تن را، پس از آنکه شفافحاشی شانرا برداشته واصلاح کردید به نشر برسانم ! اگر بهتان وناسزا را ازین نوشته هابردارید، چیزی برای نشر نمی ماند ! لطفاً ازسرْمهربانی ودقت یکباردیگرتامام آن نوشته جات را مطالعه، قضاوت وبنده را راهنمایی کنید.

سخت جای افسوس ودریغ است که قلم بدستانی بیش ازدوسال روی چندواژه عمرعزیزضایع بدارند و، ازینهمه بدبختی ها ومشاکل سیاسی ونظامی که توسط بیگانگان وخودی درحق ملت ماجاری است، حرفی نگویند وبنویسند . دربخش وسیعی ازرسزمین ما ظرف همین دوسال واندی جوی خون جاریست، مکاتب بسته است، باز سازی نیست، در کشتزارهایش مواد مرگزا روییده میرود وروی زمینش ازخون هموطنان بیگناه ماتوسط تروریسم بین المللی سرخ رنگ میشود، اما آن پروفیسرواین انجنیر، آن خانم واین آقا، باچشم پوشی ازین بربادی هاوجفا ها، فقط وفقط به واژه هاچنگاو شده با مداری گری وچالبازی وچرب زبانی، اذهان عدهٔ را منحرف ساخته، بربادی مملکت را ناشی ازین واژه ها وامی نمایند ! واقعا خنده دار، گریه آور ودردآلوداست !

آن پروفیسرو این انجنیر، حرفی ازبن لادن وملاعمر وتروریستها وبیگانگانی که دهسال به نفع بیگانه خون ملت مارا ریختند، برزبان نمی آورند، اما سوگمندانه هرچه ناسزا ونارواست، در حق مجاهدان وغازیان ومبارزان ملی ـ بدون هیچ شرمی ازخدا و خلق خدا، می گویند ومی نویسند !

دربارهٔ خراسان نگاشته اید:«این تسمیه قطعا بریک دولت ـ ملت جدیدتطبیق شده نمیتواند. «شاعربزرگ ماشادروان استاد عبدالرحمن پژواک در روزگار جهادچنین فرمود:

آن کشور نامی که خراسان جهان بود

از شامت بد یک دو دمی تیره چوشام است

ایندم چوکسوفیست که تا چشم زنی باز

خورشید ببینی که فـراز لب بام است

امیـسد من آن است که نومید نگر دی

«پژواک» «چو نومید شوی، کار تمام است

تاریخهای معتبر ومستند«افغانستان درمسیر تاریخ»و «افغانستان درپنج قرن اخیر»و بسامتون قدیم وجدید، نام دورهٔ اسلامی سرزمین مان را«خراسان»قید کرده، بلخ وهرات وغزنه وفراه و ارزگان را مراکزاصلی خراسان خوانده اند، که سمرقندو خیوه و بخارا ونیشاپور تا ری ازبخشهای متبوعهٔ آن بوده دامنهٔ آن گاه تارودسند میرسیده . امپراتوران وسلاطین وحتی شاهان وامیران سدوزایی ومحمد زایی این خطه بنام حکمروایان خراسان شناخته شده ودرتواریخ به همین نام ضبط شده وحتی مهرطغرای شان دارای این لقب بوده، تا اوایل امارت امیردوست محمدخان .

عنصری بلخی ملک الشعرای سلطان محمودغزنوی گفته :

خدا یگان خراسان به دشت پیشاور به حمله ای پیرا کندجمع آن لشکر میرزامهدی استرآبادی مولف کتاب جهانکشیای نادری درسهٔ هژدهم راجع به شاه اشرف هوتکی گوید:«درایام سلطنت خود کرمان ویزد وقم وقزوین وتهران راتاپل کربیی که دارالمرز خراسان وعراق است، درحیطهٔ تصرف درآورد.»

نورمحمدقندهاری که درسهٔ بعدی کتاب گلشن امارت رادر تاریخ امیرشریرعلیخان تألیف نموده است، در ذکر احوال امیر دوست محمدخان پدرامیرشریرعلی خان چنین مینگارد: «درآنزمان که خاقان مغفرت نشان امیربی نظیر علین مکان امیردوست محمد خان در ولایت خراسان در دارالسلطنهٔ کابل ارم تقابل براورنگ امارت وجهانبانی نشست بود... (دنباله درصفحهٔ هشتم)

انجنیر عبدالصبور فروزان

تلویزیون ژوندون

مظهر تعصب زبانی و قومگرایی در افغانستان

دربخش گذشته متذکرشدیم : دورهٔ سلطنت محمدظاهرشاه یک

دوران خموشی وجمودی، سستی وبی مسئولیتی درکشوربود، ودر مجموع خانوادهٔ محمدزایی مردم رادرتاریکی ها، بیسوادى ها، فقر و بی خبری هاى هولناکى نگهداشته بودندتاسلطنت ازدست شان نروودوکسى جرئت سربلندکردن وبیرای حق طلبی وحق گوئى رانداشته باشد.
حتى چنددههٔ اول سلطنت او یک دورهٔ سخت مختنق وآمیخته بامظالم وستم گریهـایی بودکه درد واذیت آنراهنوزهم مردم ماونسل به نسل باپوست وگوشت خوداحساس مینمایند.
قتل وکشتار نخيگان، آزاديوخاهان، اهل دانش وپيش وبه زنچير وزولانه کردن هرکسى چه بيگناه وچه باگناه وهر کسى که باميل ايشان سازگار نبود، ازامور روزمرهٔ آن دوران بود.

اگر اذيرخى ازشاختمانهای روبنائى ونيمه زیربنایی که روسها برای بر آوردن اهداف اشغالگرانهٔ شان اعمار کرده بودند، صرفنظر کنيم، دردورهٔ سلطنت ظاهرشاه ازهمه بيشترشکوفایی زندانها، زندانى شدنها، قتل واعدام ها به چشم ميخورد. اعمارزندان مخوف دهمزنگ که حتى ازانام آن مردم ميترسيدند ونه تنهابرای حبس کردن مردها بود، بلکه بخش هاىي نيز درآن اعمارشده بود که زنها، اطفال وحتى فاميلها رادرآن بندى وزولانه ميکردند .

ساز وبرگ ساختمان زندان هولناک پلچرخى(زندان سردارمحمد داؤود) هم دردوران سلطنت ظاهرشاه طرح ريزى شد، که گنجایش بندى کردن اکثرنفوس کابل آنوقت درآن پيش بينى شده بود ! زندگى در زندانهای قرون وسطایی وهولناک دهمزنگ، کوتوالى وسرای موتى و ارگ به اندازهٔ سخت، رقتبار وغيرانسانى بودکه شخص مجبوس درمدت زمان کوتاهی حواس خودرا ازدست ميداد. زندانيان ازشتتن جان و لباس محروم بودند واجازهٔ قطع کردن ناخن ها وسر وریش خودرا نداشتند واكثرشان چهرهٔ انسانهای مغاره يى وبدوى رابخودگرفته بودند! ايشان اجازهٔ دید و واديد عيال واولاد ودوستان خودرانداشتند، حتى اگر پدر يامادر وزن وفرزند شان فوت ميکرد، به ايشان اجازه نميدادندتا برسرجنازهٔ عزيزان خودبروند. بندى هاقق نداشتندکه قلم وکاغذ داشته باشند واکثراً غم دل خودرا با زغال در ديوار سلول زندان مينوشتند، وآن گهى که موظفى زندان میآمدند فوراً انرابيد پاک ميکردند، ورنه شکنجه واذيتش ميکردند. خواندن کتاب وحتى قرآن شريف گناه شديدى بودواگرکسى رابه خواندن گيرميکردند، نه تنهامجازات اورا شديدر مى ساختند، بلکه زندانيان بيچاره راهم مجازات کرده ازامموريت موقوف مى نمودند.

مدت حبس نامعلوم و گناه نامعلوم بود وقاضى ومحکمهٔ وجود نداشت. زندانىى اگرمرريض ميشد اجازهٔ تداوى نداشت وييشترباهمان مريضى جان ميداد وبازنچير وزولانه ولباسش بدون غسل وكفن و جنازه خواندن دفن ميشدند، که اقارب ونزدىكانش ازمرگ او، جای مدفن اوآگاه نمى گريدند.

درمجموع دورهٔ سلطنت نادرشاه وظاهرشاه وسردار داؤود شاه، بندى شدن به معنى مرگ بود. ايشان اشخاصى بنام نامگيرک داشتند واين نامگيرکها دردل شب درکوچه هاى کابل گشت وگذارداشتند وهرکس دلهره داشت که امشب نامگيرک اورا صداميکند، هيچ کس نميدانست که کدام شب نوبت اوست! ازمرحوم حاجى صاحب لعل محمدخان، يکى ازموسفيدان کابل شنيده بودم که ميگفت: تا صبح خواب مارانمى برد ونمى دانستيم امشب را درخانه تيرميکنيم ياخير، دل همهٔ ماهميشه درتکان بود، اولاد وعيال ماهمه بيقرارمى بودند، وقتى شب پخته ميشد، نامگيرکها نام کسى رابه آوازبلند صداميکردند، مثلاً قادر ياعبدالوهاب، وما کوچگهيا ميدانستيم که قادر يا وهاب بيچاره رابردند. وقتى ميبردند ديگرکسى خلاصى نداشت واز زندگى دست مى شست، وخانه اش ماتمسرا ميگرديد. بعضاً واقع ميشدکه يکى دوشب بعدمى آمدند، آل وعيال وهرکسى ازپير وجوان، زن ومرد ازآن خانه ميبردند وديگر احوال ودرک شان پيدا نمى شد. مردم ازترس چيزى گفته نمیتوانستند اگرچيزى مى گفتند، مى آمدندو آنهاراهم به جرم وگناه آن شخص مى بردند، گناه کجا بود، مقصدهرکسى راکه سرشان بدميخورد، ميبردند، بندى ميکردند وسرش را زيربالش مى کردند !

درتحقيقات وشکنجه دادن زندانيان اعضاى خانوادهٔ سلطنتى شخصاً حصه ميگرفتند، آنان همواره اززندانها ديدن ومراقبت مى کردندتا مباداکسى از موظفين زندان به کدام زندانى رحم کرده واز مجازاتش کاسته باشد. بعضا موظفين زندان ازروى ترحم نسخه هاى قرائن شريف رايعضايه بوزندانها ميدادند ولى بعد ازآنکه کسی از خانوادهٔ حکمرانان از مخلصين درباره تفتيش زندان مى آمد، زندانيان دور ترافريم را پنهان ميکردند و اگر غير آن اگر قرآن يا **2002 Mayflower Dr Woodbridge, VA 22192 U.S.A**
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com
ناشر و مدير مسئول : محمدقوى كوشان

اين اعمال خاندان سلطنت انسان رابه خاطرهٔ روزگارى مى اندازدکه در وهله ها وسالهای نخست نبوت پريمينت پيامبراسلام محمد(ص) زمانى بودکه مسلمانان ازترس اذيت وآزار كفارقريش ودارودسته ابوجهل، قرآن شريف رادرخفا تلاوت ميکردند، وابوجهل دستورداده بوداگرنسخهٔ ازآنچه محمدميگويزدازآسمان برايش نازل شده نزدکسى ديده شد، مال ودارايى اش تاراج وخودش شکنجه وعذاب گردد.

مرحوم حاجى لعل محمد که درمسجدشريف گدرى گذرسراجى کابل امامت مى نمود، وقتى اين صحبت راميکرد، اشک درچشمانش جارى ميشد وازكسانى يادميکردکه ازمحلۀ شان برده شده ونيست و نابود شده بودند. ميگفت: «وقتى نام کسى راصداميکرد، ديگر همسايه هاميدانستند که امشب آن شخص رازنچير وزولانه کرده به زندان مى افگندند، و ديگر به اصطلاح گلبمش جمع ميشد، ازهمان شب اززندگى دست ميشست، اولادوعيالش ماتمزده وخانه اش ماتم سرمايگريد. خوبى اين بودکه همسايه هابااين خانواده همدردى و کمک ميکردند، يکى نان میآورد، ديگرى پول وهرچه خداوهست ، مگريابيدهرچه ميکردى پت ومخفى مى بودکه حکومتى خبرنمى شد، واگرخبرميشد، وضعيت شان بسيارخراب ميشد هم براى فاميل ماتمزده وهم به شخص کمک کننده. مااز سربام ويا سرديوار هرچه که خداوهست بود به آن فاميل کمک مى کرديم. »

بايد يادآورشدکه عنعنۀ نامگيرک ازرسوم سلطنت عبدالرحمن خان بود که به آل يحيى به ميراث رسيد، وازآن براى ازين بردن كسانيكه به ميل شان نمى بود، پيـروى ميکردند، واين رسم دردوران سلطنت آل يحيى که قسمت اعظم آن مختص ظاهرشاه بود، تحت چنين شرايطى نگهدارى مينمودندکه شخص زندانى ازنگاه جسمى و روحى به کسى تبديل مى شدکه ازيدن او انسان وحشت ميکرد ! يکى ازدوستانم که بانوى بااحساسى است ميگويد:«وقتى من دختر جوان بودم، روزى از جادهٔ ولايت عبورميکردم چشم به کلکينى از عمارت صدارت افتاد که پنجرهٔ آهني داشت ودرعقب آن انسانى را ديدم که بادستان چرکين وناخن هاى درازچرک شده از ميله هاى پنجره محکم گرفته به بيرون نگاه ميکرد، موهايش ژوليده ماش وبرنج وسر ورويش وحشتناک و ريش چرک دراز، معلوم ميشد که مدتهاخودرا نشسته بود. ريش انبوه و چرکين داشت وچشمانش ازحدفه برآمده بود. اوبه اندازهٔ وحشتناک بود که انسان ازيدنش به فکرداستانهاى ديو واجنه مى افتاد.»آن بانوى گرامى که اکنون در امريکازندگى ميکند گفت:«من ازيدن آن مردوحشتناک درعقب آن پنجره به اندازهٔ ترسيده بودم فکرميکردم انسان نه بلکه کدام نوع موجودديگرى راديده باشم. به خانه که رفتم پى درپى استفرغ مى کردم وهربارپيش چشمانم چهرهٔ وحشتناک وچرکين اومجسم مى شد، براى چندروزمرريض شدم وبعدمعلوم شدکه آن زندانى کسى بود که بنابر کدام خصومت شخصى باخود شاه بندى شده بود.»

بايد گفت آن زندان مربوط صدارت ودرقلب شهرنوبود وازنوع زندان هاييکه به اصطلاح براى اشخاص خاص اختصاص داشت. درحاليکه شرايط زندان هاى ديگردورهٔ ظاهرشاه، بخصوص زندانهاى دهمزنگ، کوتوالى وسراى موتى به اندازهٔ غيرانسانى واختناق آور ودردناک بود که سرانجام زندانى ازحالت انسانى برآمده بيشترحهرهٔ حيوانات وحشى رابخود ميگرفت.
دربخش جنوبشرقى ارگ زندانى بودکه به زندان ارگ شاهى معروف بود وازمخوفترين زندانهاى سلطنت ظاهرشاه بود. اين زندان جاهای شکنجه، قين وفانه، شلاق زدن، ناخن کشيدن، دارزدن، بيخوابى دادن، چشم کشيدن وشکستن دست وپاى بنديهاواتاق تحقيقات خاص داشت که اعضاى خاندان شاهی بخصوص کاکاهایش هاشم جلادوشاه محمودجلادوپسران کاکايش، داؤودونعيم، ازينديهامستقيماًتحقيقات ميکردندودر شکنجه وشلاق زدن وقين وفانه کردن بنديها شخصاحصه ميگرفتند.

دهليز زندان ارگ يك دهليز طولانى وتنگ وتاريکى بودکه چند چراغ درسقف آن چسبيده بود، به دوجناح آن سلولهای زندانيان بود که بيشتر به طويلۀ حيوانات مانند بودند، وبوى نمناکى وتعفن سلولهاهمۀ دهليزرا پيچيده بود وازدور دستها به مشام مى رسيد. تفصيل اينهمه جنايات خاندان شاهى راخوانندگان جستجوگرميتوانند درکتب موثق مثل (زندانيان ارگ، يا سرنشينان کشتى مرگ) از مرحوم عبدالصبورغفورى، (افغانستان درمسيرتاريخ، جلداول ودوم) ازمرحوم ميرغلام محمدغبار، مجلدات آخر(افغانستان درپنج قرن اخيروکتاب خاطرات) هردواثرمرحوم ميرمحمدصديق فرهنگ)، کتابهاى (نهفته هاى تاريخ دردوجلد، خاطراتم) اثر(خالدصديق چرخى)کتاب مشروطيت ازمرحوم سيدمسعودپوهنيار، وبساختارات ديگران، که همه خودهمۀ مظالم دستگاه سلطنتى نادرشاهى و ظاهر شاهى وداؤودشاهى راباپوست و گوشت خودوخانواده هاى خويش لمس کرده اند، بخوانند که همه عبرت آور ورنج دهنده است.

دراينجاشمهٔ ازخاطرات مرحوم استادخليل الله خليلى راکه خود يکى از زندانيان اين زندان مخوف وقرون وسطايى سلطنت ظاهرشاه ودرزير نظراو بوده است، سلولى راکه براى زندانى کردن اين اديب فرزانه وشاعربلندآوازه اختصاص داده بودند، چنين شرح ميدهد :

«دراتاق بازشد، اتاق نبود، وقتى من پاى خودرا دراتاق ماندم پاى من به گل فرورفت، اين اززمين ارگ فروتر بودوهمه گل و خاک بود. يک کلکين بلندبلند برفراز تقريباًچهارمتر بلندقرارداشت، يک روشدان که ازيبيرون روشنى ميگرفت ويک چراغ برق درسقف آن چسبيده بود وشب وروز روشن، وديگرهيچ چيزى، نه فرشى نه چيزى، ويک آفتابهٔ گلى شکسته درآنجا نهاده بودند و بس !... خوب شش ماه به اين حالت گذشت، من روى آفتاب و مهتاب رانديدم، درشش ماه غسل نکردم، بهار آمد وازآن کلکين معلوم ميشدیک گوشۀ آسمان راميديدم، هدهد آمد يک ناوه بود در سرآن ناوه مى نشست واين سرخودراميجنباند و من باواحرف ميزدم، شعرمى ساختم وبه زغال به ديوارمى نوشتم وامومرى آمدو پاک ميکرد وميگفت توخانهٔ مراخراب ميکنى !»

شادروان استادخليلى ازآن دوران تاريک حکايه ميکندکه اگر کسى رابه بهانهٔ زندانى ميکردند، همزمان زن وفرزندان اورانيز زنچير وزولانه کرده ومحبوس مى نمودند، و ازمحبوس شدن ملک قيس خوگياني درزندان وزندانى کردن زن وفرزندان اودر زندان ديگر، از بندى شدن ميرزمان خان کنرى دريک بنديخانه وبندى کردن زن و فرزندان اودرزندان ديگر، از زندانى کردن فرزندان وزنهاى خانوادهٔ چرخى وزندانى کردن حسن خان گرواىى مومند دريک بنديخانه و بندى کردن زن و فرزندان دربنديخانهٔ ديگر ياداآورميشود.
بدين ترتيب درآن دوران سياه وتاريک – که هنوزهم توسط چندياوه سراى و پادو واجيرونوکر ومذاح مزدبگير، دوران طلايى ظاهرشاهى تبليغ ميگردد تاذهن نوجوانان وجوانان مردم را فريب بدهند– عادت براين بودکه اگرکسى رابندى سياسى ميکردند، زن وفرزندان وحتى کودکان خردسال وحتى اطفالى راکه هنوز دريطن مادرشان بودند، همه رابندى و زنچيروزولانه کرده به هراندازه که دلشان ميخواست انواع شکنجه وقين فانه وگرسنگى وبیخوابى ميدادند، کسى نبود و اگربود جرئت نميکرد بازخواستى بکند و به دانش برسد و اقلا دادگاهى دايرنمايندوگناهش راروشن سازند!

شادروان استادخليل الله خليلى درکتاب خاطراتش درين ارتباط از يک قصۀ جالبى که خودآنرا به چشم سر ديده، ياداآورميشودکه در دوران سلطنت همين خاندان جليل آل يحيى اتفاق افتيده وشخصى بنام مير عبدالعزيز که ازسادات ده يحيى کابل بود، شاه امان الله خان رادر اروپا ملاقات نموده بود، وشاه امان الله چندنامه به او داده بودکه آنهارا سريسته به کسى بنام ملک نيازى درقريةٔ نيازى پکتيه که امان الله شاه به اواعتماد داشت واو آب ونمک شاه امان الله راخورده بود، برسانند. چون خانهٔ ملک نيازى رابلندبنوازدهقان بچهٔ نوجوان پکتيايى جوياميشود. اين جوانک پکتيايى ميگويدسى روييه برايم بده، من ترا راساً به خانهٔ ملک نيازى ميبرم. هردو براه مى افتند، وقتى به خانهٔ نيازى ميرسند شب ميشودوجوانک دهقان خواهش ميکنداگرسشب را درآنجا بگذراندوصبح حرکت کندوملک نيازى برايش اجازه ميدهد.

شب که به پختگى ميرسد وميرعبدالعزيز وآن جوانک دهقان خواب ميباشند، ملک نيازى خودرا به تلفونخانه ميرساندوبا ميرزاشاه محمدخان درکابل گپ ميزندوميگويدبيايدکه من فرمان امان الله خان رابدست آورده ونفرهايش راهم گرفته ام . از کابل عساکرو مامورين دوان دوان به پکتياآمدند وميرعبدالعزيز وآن دهقان بچه رابا زنچيروزولانه بکابل آورده درزندان ارگ ظاهرشاهى زندانى وکوته قفلى نمودند، مير عبدالعزيزبراى ساليان سال درزندان ماند و در زيرشکنجه ومظالم سلطنتى ديوانه شده به حالتى رسيدکه نجاست خودرا دردستهاى خودميگرفت وبه در ديواراتاق خود درزندان مى زد ونمى دانست چه ميکند. سرانجام ميرعبدالعزيزدرهمان اتاق زندان جان داد وبازنچير و زولانه اورا درقول آبچکان دفن کردند. وآن دهقان بچهٔ غريب پکتيايى که ازهيچ چيز خبرنداشت وهيچ گناهى هم نداشت، درزيرشکنجه ها و اذيت وآزار ديوانه شدوشب تاصبح صداميکرد: «اُژدن الله، اُژدن الله !»استادخليلى ميگويدماهمه زندانيان ازرشب تاصبح اين آواز رامى شنيديم وآن بيچاره گک ناله ميزد وفرياميکشيد اژدن الله . زمانيكه شادروان استادخليلى درزندان ارگ شاهى زندانى بود، زندانيان اوقصه هاى دردناک بيش ازدوصدزندانى رادرآن زندان برايش حکايت کرده بود که آنها به چه حالت رقتبار وچه وضعيت غيرانسانى درزندان نگهبانى ميشدند واثرانها حواس خودرا ازدست داده ديوانه شدند، وبيشترين آنهادرسلولهاى شان جان دادند وبازنچير وزولانه دفن شدند. اين زندانيان براى استادمرحوم حکايه نموده است که آن زندانيان اzybسکه شکنجه ميشدندواzybسکه شرايط زندان ناگواروغيرانسانى بود، اکثرمريض شده درتب شديد ميسوختند، هريان ميگفتندوازدرد فريادميکشيدندوسرانجام درزندان بازنچيرو زولانه جان به حق ميسپردند.اژمله عبدالعليم خان پسروزيرکه هنوز جوان بود، خواجه ميرنجم الدين خان چاريکارى، (دنباله درص۷)

داکتر اخشید جاوید
به مناسبت پانزدهمین سالگشت خاموشی داکتر جاوید امروز(سه شنبه ۱۰ اسد ۱۳۹۶) مصادف است با پانزدهمین سال روز افول ستارهٔ تاب‌ناک آسمان پرشکوه ویا عظمت زبان و ادب فارسی دری، روان‌شاد اکادمیسین پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید. مرگ پوهاند داکتر جاوید، ضایعه بزرگ فرهنگی بود؛ درگذشت ایشان دروضعیتی به وقوع پیوست که هنوز شمار زیادی از پژوهش‌ها و تالیفات‌شان، نشر نشده بودند.



شادروان پروفیسر عبدالاحمد جاوید

پس ازمرگ پوهاند جاوید، درکوټاه‌ترین فرصت ممکن دست به کارشدم وبه تنهایی وهزینهٔ شخصی، تألیفات و پژوهش‌های بازماندهٔ آن مرحومی راپیاپی نشرکردم تا ازیکسوازخطرنابودی وفراموشی در امان باشند و از سوی دیگردرمعرض استفاده علاقه‌مندان قرارگرفته، خاطره، نام و کارکرد های جاوید جاودان‌تر شود.

کتاب اوستا (مرتبهٔ دوم در سال ۱۳۸۴)، نوروز خوش‌آیین (مرتبهٔ دوم درسال ۱۳۸۴)، افسانه‌های قدیم شهرکابل درسال ۱۳۹۰، مقالات جاوید(در چهارجلد) درسال ۱۳۹۰، تاریخ ادبیات فارسی دری درسال ۱۳۹۰، نگاهی به اشعاردری خوشحالخان ختک درسال ۱۳۹۰، کابل درآیینه تاریخ درسال۱۳۹۱، بامیان درباستان وداستان درسال ۱۳۹۱، فرهنگ جاوید در سال۱۳۹۱، صحبت‌های رادیویی جاویددرسال ۱۳۹۵ و سخن‌سرایان افغانستان درسال ۱۳۹۶ اقبال چاپ یافتند.

درسالمرگ آن پیرفرزانه، میخوام بگویم که سلسله نشر وتکتیر آثاراستادجاوید کماکان ادامه خواهد داشت. قرارست سایر نیشته‌های‌شان در آینده و حتالمقدور به چاپ برسند.

اطمینان خاطر دارم که آن روزفراخواهد رسید که نسل جوان وفرهنگیان ما اعم در داخل و خارج از کشور قادر شونند تا از ارزش‌ها و دست‌آوردهای فرهنگ اصیل و جلیل این مرز و بوم به وجه احسن و شایسته ارج‌گزاری و پاس‌داری به عمل آوردند.
روان جاوید شاد و یادش پایا و ماندگار باد!

شرح حال کوتاه بزرگمرد ادب فارسی دری در افغانستان

پروفیسرعبدالاحمدجاوید ، فرزند میرزاعبدالصمد خان در ۱ - ۱۹۲۷درمحلہ پایآن چوک کابل در گذر حاجی عزت الله خان طبیب معروف چشم به دنیاگشود. دوران شیرین کودکی رایشتر در محلہ ریکاخانۂ کابل گذراند. ازهمین رونیزبهترین خاطرات و علاقیش به این محلہ برمیگردد.دوران آموزش ابتدایی را در مکتب نمبر ۲ و متوسطه و لیسه را درلیسهٔ حبیبیہ به پایان رسانید. در سال ۱۹۴۳ وارد فاکولتہ ادبیات دانشگاه کابل گردید و پس از پایان سال اول ، نخستین دانشجوی افغانی بودکہ به گرفتن بورسیه از دانشگاه تهران نایل آمد. در سال ۱۳۴۴ به تهران رفت و دردانشکده حقوق وعلوم سیاسی مشغول تحصیل شد.چونکہ بورسیه از سوی دانشکده حقوق و علوم سیاسی بودوعشق وعلاقه جاویدبه فرهنگ وادب فارسی، همزمان باتحصیل دردانشکده حقوق وعلوم سیاسی، دردانشکده ادبیات نیز نام نویسی کرد. اونخستین دانشجویی بودکہ دریک زمان در دو دانشکده درس خواندوبه گرفتن دو لیسانس از دانشگاه تهران نایل آمد. در سال ۱۹۴۹ لیسانس دانشکده ادبیات را گرفت و درسال ۱۹۵۰ لیسانس دانشکده حقوق و علوم سیاسی را به دست آورد. پس از گرفتن هر دولیسانس، پروفیسرجاوید دوسال دیگربه تحقیقات دوره داکتری پرداخت ، اما پیش ازآنکہ دوره داکتری را به پایان

داکتر عبدالغفور روان فرهادی

خاطرهٔ عبدالرشید بینش

بینش مغفور ومرحوم پسر میرزاعبدالقیوم بود، آنکہ درزمان امیر شیر علی خان، ناظم خزانهٔ امیربود. میرزاعبدالقیوم درعهدحبیب الله کلکانی مستوفی کابل بود وبنابراین درزمان نادرشاه زندانی شدودر سال ۱۹۵۴م درکابل وفات یافت .

عبدالرشید بینش در ۱۹۲۱م درکابل تولدیفافت وغالباً درمکاتب ابتدایی عهدامانی تحصیل راآغازکرد. وی خواهرزادهٔ استادمحمد ابراهیم خلیل بودو ازامامی خود خط نستعلیق راآموخت وذوق شعر یافت. درعهدظاهرشاهی، عبدالرشیدبینش کارمندبانک ملی شدو همان بودکہ به هند برتانوی وظیفه گرفت ودرشهر بمبئی نمایندهٔ بانک ملی بود. این همه کار در شق محاسبه واجراات بانکی، برایش تجربهٔ ارزنده داد وهمان بودکہ درسالهای مابعد درکابل اکسپورت کمپنی مقررشد، وزمانی رسیدکہ رئیس شرکت بیمۂ افغان شدواین وظیفۂ مهم بود.

نظریه جریانات دروطن مجبور به مهاجرت شد ودر سال۱۹۸۱م ساکن شهرفریمونت واقع شمال کالیفورنیاشد، و تاپایان زندگانی درآنجابود.بزودی بادانشمندان هموطن که اکثرشان رادرکابل میشناخت تماس گرفت ودر فعالیت‌های فرهنگی ایشان باایشان همکار شد، زیراتجربهٔ تنظیم کار را داشت، درنشرات آنجامقالات دلچسپ می نوشت.

درسال۲۰۰۲م باجمع کردن یکعده ازین مقالات، توانست کتاب سرشار ازمعلومات سودمند و جذاب راباعنوان «بارقه های بینش – گذری در روزگاران گذشته »رابه چاپ رساندونسخه های درشهر های امریکا وبه افغانستان رفت. این کتاب دل انگیز شامل مطالب دربارهٔ اوضاع وطن دربعدازسال های ۱۹۵۰ بود، ودربارهٔ زندگانی بسی ازشعراونویسندگان ما (که بعضی درقیدحیات نبودند)، معلومات میدهد. مقاله هاطوری بود کہ اگرهموطنی سطوراول آن رامیخواند، خواه مخواه همهٔ مقاله رامیخواند، چون خاطرات خودراهم به تفصیل نوشته بودوخوانده رابه حالتی درمی آوردکہ خودرا در کابل تصور میکرد ولطیفه هاواشعاررا ازین مطالعۂ خود می آموخت .

عبدالرشیدبینش دیگرمقاله هاهم نگاشته بودکہ دریک جلد (بارقه ها) نیامده است، ویايد در کتاب دیگری به چاپ برسد . شایدبهترین عنوان این کتاب دوم «میراث بینش»باشدکہ باید جمع آوری شده وچاپ گردد. فرزندان آن مرحوم درین اقدام بایداشتراک کنند. ازمجموعۂ خطاطی های آن هنرمند یک رسالۂ دیگربدست می آید کہ برای شایقان هنرخطاطی وخوشنویسی یک رهنما خواهدبود .

مرحوم عبدالرشیدبینش دراموراسلامی خدمت میکرد، ویکی از اعضای عمدۂ مسجدجامع ابراهیم خلیل الله بودکہ دارای سطح بزرگ ویک کتابخانہ می باشد. بینش بابینادهای کہ دیگرهموطنان در شمال کالیفورنیا تاسیس کرده بودند، مانند انجمن فرهنگی مهاجرین افغانستان، انجمن سخن، انجمن سالمندان ونگارستان (کہ بعضی هنوز موجودند)، همکاری با ارزش داشت. آغازمقاله نویسی مرحوم بینش در مجلۂ خراسان بودکہ درسال ۱۹۸۸به مسئولیت محمدقوی کوشان، از سوی (افغان ستنر) چاپ میشد، سپس ازمکاران همیشگی مجلۂ نامهٔ خراسان کہ به مسئولیت کوشان وازسوی انجمن فرهنگی مهاجرین افغانستان انتشارمی یافت، بود، پس از آن درهفته نامهٔ امید تا آنگاهی قلمزنی می کردکہ دستش توان نوشتن داشت. کتاب (بارقه های بینش) نیزبیشتر حاوی مقالاتی است کہ دردومجله و هفته نامهٔ فوق الذکرچاپ شده بود.

وفات عبدالرشیدبینش بعدازیک بیماری طویل، درجولای۲۰۱۷م در شمال کالیفورنیا اتفاق افتاد، کہ دوستان وخانوادۂ او رامبتلای اندوه کرد، و دربوستان رحمت، واقع شهروهیوارد دفن شد.

خدای پاک او رابیامرزد! وپاداش خدمات او راعنایت فرماید.

آمین

یادداشت اداره : همهٔ همکاران جریدهٔ امید وفات شخصیت مهربان، دانشمندو ارزشمند جناب شادروان عبدالرشیدبینش را ضایعۂ کلان مطبوعاتی وفرهنگی میشمارند. ضمن اتحاف درودبه روان پاک آن بزرگوار، به فرزندان شان خانم ها مهریه البرت، فرزانه بیان، رخشانه بینش، وآقایان عبدالظاهر ومحمدهارون بینش، وجامعۂ مطبوعاتی و فرهنگی ماصمیمانه تسلیت میگویند. خاک محمدقوی کوشان /

برساند درمعیت شادروان نفیسی به کابل برگشت و برای دوسال در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل و لیسه حبیبیہ مشغول تدریس گردید.

پروفیسرجاوید دوسال بعد برای پایان بردن دوره داکتری به تهران

الحاج امان الملک جلاله باباجان

در رثای مرحوم الحاج سیدحمید اعلمی

مردنامدارمحبوب شخصیت عالم متدین خدمتگارنیک سیرت جامعۂ افغانی رحمان بابامی فرماید: چه پیدا شوی تا ژُلل خلکو خندل کا

داسی مُر شه چه ته خاندی ، خلک ژالی = در زاد روزت توگریان ودیگران خندان چنان بمیر کہ توخندان ودیگران گریان واقعاً هم فوت نابهنگام وجانکاه این فرزندبرومند وارجمندافغان، الحاج سید حمید اعلمی، که متعلق به یک خانوادۂ متبرک ومقدس مذهبی بود، جامعۂ افغانی در ورجینیا رابه سوک وگریه وغم و اندوه داغدار ساخت، و خودش با چهرۂ خندان وپرنور بدون کدام رنج و ناله یا زجرسکرات الموت، به حضورخالق محبوب خویش شتافت.

در تدفین جنازۂ آن مرحوم جمع غفیر وتعداد کثیراز سوگواران، خویشاوندان ودوستان، همکاران وحواریونش، برای اظهار همدردی وغمشربکی، وآخرین خداحافظی حضور بهم رسانیده وجنازه اورا با نعره های تکبیرالله اکبرشان وشوکت خاص بخشیدندکہ یقیناً چنین یک ازدحام بزرگ دروررجینیا نادر و بیسابقه بود.چنین اجتماع بزرگ در تشییع جنازه ثبوت شخصیت پسندیده واعمال نیک، اخلاق نیکو ورویۂ احسن مردم دوستی او را ارائه مینمود.

کشوروجامعۂ سربلندافغانستان مافرادی رادردامن پرمهرخویش پروریده اندکہ نام ونشان، شخصیت وکردار، رویۂ نیک وسلوک احسن شان تأثیرات شایانی رادر اذهان وافکارجامعه به ارمغان گذاشته اند، کہ مابه یادبود آنهاوتجلیل شخصیت پرفیض آنهابخود می بالیم، وتلاش وکوشش آنهارادر خیروبهبودجامعه وهمکاری وجانفشانی آنهارا در راه ترقی وتعالی و رشد و هدایت توده ها و پیشبرد جامعه به منزل مقصود برای خودها مایۂ سرفرازی و مباهات می شماریم .

وجودنافع مرحوم الحاج سیدحمیداعلمی درجامعۂ افغانی ما مانند یک درخت تنومند، مثمر وسایه افکن بودکہ افراد زیادی را زیر سایۂ حمایت خودقرار داده، ازسخاوت وثمرۂ مالی وعرفانی خود بهره ورساخته بود، کہ جایش را خالی وجایگاهش را رفیع باقی گذاشت. انالله وانالیه راجعون، روحش شادباد.

شادروان استاداعلمی موسسه ورئیس انجمن جامعۂ اسلامی افغانهای مقیم واشنگتن وحومه، رئیس وبنیانگذار مسجدخاتم النبیین ومرکز تعلیمی وتدریسی خاتم النبیین ، بنیانگذاراخوت اسلامی درواشنگتن، خطیب دانشمند، سخنور توانا، رهنمای فاضل کہ درتعلیم وتربیۂ اولادهموطنان وتئویراذهان جوانان سعی وتلاش زیادی بخرج میداد. عمدتاً مجالس و کنفرانسهای علمی وعرفانی را دایر واداره نموده در تجلیل ایام فرخندهٔ مذهبی وبزرگداشت ازپیشوایان اسلامی وکمک به موسسات خیریه پیشتاز ومصمم بود.

ضایعه وفقدان او رابه جامعۂ افغانی واسلامی یک خسارۂ جبران نا پذیردانسته بروح پاک آن مردمتدین درود ودعائقدیم وجایگاهش رابدربارپروردگار بهشت برین تمنا نموده، به بازماندگان وخانوادۂ سوگوارو مخصوصاً برادر فاضل ودانشمندشان استادسیداحمد اعلمی، اجرعظیم وصبر و تسکین کامل می طلبم .

وقت جان دادن فلاطون یک دوحرفی گفت و مُرد

حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن /

ادارۂ امیدوفات مرحوم اعلمی راضایعۂ بزرگ اجتماعی دانسته روان اوراقرین رحمت الهی خواسته بهمۂ بازماندگان صبرجمیل میخواهد.

آزمان مانند : فروزانفر، داکتر محمدمعین ، داکترحسین خطیبی، ذبیح الله صفا ، جلال همایی ، کاظم عصار ، مهدوی ، سعید نفیسی و عباس اقبال فیض بردند و در دانشگاه حقوق وعلوم سیاسی شاگرد استادانی چون داکترشایگان، داکترامامی ، داکتر حمید عنایت، داکتر همایونفر و داکتر حکمت بودند.

پروفیسرجاویددرسال ۱۹۵۲ به ریاست رادیوکابل انتخاب شد، در سال ۱۹۶۲ به عضویت هیئات بررسی کتب درسی وزارت معارف درآمد و درسال ۱۹۶۴ به عنوان پروفیسر مدعو به دانشگاه تاشکند رفت و درسال ۱۹۸۹ به ریاست دانشگاه کابل برگزیده شد.

پروفیسرجاویدتاسال ۱۹۸۹ در دانشگاه کابل به تدریس پرداخت ویش ازپنجاه دانشجو رابه عنوان استاد راهنما وصدها دانشجو را در صنوف تدریسی خودتربیت نمود.اوافزون برگرفتن مدالهایی از دانشگاه ووزارت معارف، درسال۱۹۸۶ازسوی اکادمی علوم افغانستان عنوان اکادمیسین ودرسال۱۹۷۸ از سوی وزارت اطلاعات وکلنور ، لقب کارمند شایستهٔ فرهنگ را بدست آورد.



شادروان سیدحمید اعلمی

داکتر غلام محمد دستگیر برومفیلد، کلورادو

در محفل قدردانی از خدمات فرهنگی پروفیسور عبد الواسع لطیفی

در الکساندریا ویرجینیا شنبه ۹جولای ۲۰۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمدلله حمداً يستحقه لعلو شانه و سبوغ احسانه و صلوات علی نبی الکریم (ص) و علی آله الطاهرین آنجاکه ز جود تو اثرمیبارد خورشید ز رنگ رفته، زر میبارد ای ابر کرم رشحه چه اعجازیست این کز سایهٔ دست تو گهرمیبارد (بیدل)

سحر در شاخسار بوستانی چه خوش میگفت مرغ نغمه خوانی

برآور آنچه تودرسینه داری سرودی، نالهٔ ،آهی، فغانی (بیدل)
فرهنگیان دانشمند دوستان عزیز وطنداران خیلیها گرانقدر،السلام علیکم ورحمةُ الله و برکاته،بر من تاج افتخار گذاشته اید ازینکه درین محفل قدرشناسی از خدمات طبیی و فرهنگی واجتماعی یک ابر مرد افغانستانی پروفیسر عبد الواسع لطیفی استاد بزرگوار من، همکاردیرینهٔ من در انجمن داکتران افغانانی وهم چند گاهی در انجمن صلح و دموکراسی، عنان سخن بکف گیرم.

تأسف من اینست که در چند دقیقه نمیتوانم آنچه شایان این مربی، این طبیب و این مبارز است در قدم شان نثار کنم. پس استاد محترم کم ما و کرم شما.

پروفیسر لطیفی در روزگار محصلی ما، از اولین نسل استادانی بود که با رویهٔ نیکو و دانش ممتاز برما تدریس مینمود، از پروفیسران خارجی با صراحت کلام و فصاحت زبان لکچرها را ترجمه میکرد. بما نشان میداد که یک سلاید را برای دیدن باکتری ها چطور تلوین کنیم، و باز آنها را زیر مایکروسکوب تشخیص نمایم، تلوین گرام تا آخرین روز های پرکنس در شبهای نوکری رفیق ما بود و از تلوین زیل نیلسن خاطراتی داریم.

بعد از فراغت از کورس احتیاط و گذشتاندن امتحان کانکور به دیپارتمنت جراحی فاکولتهٔ طب پوهنتون ننگرهار جهت پیشرفت آمال اکادمیک داخل شدم. بعد از دوسال خدمت هموطنان و کمک به محصلین، برای تحصیلات عالی درشق جراحی عازم انگلستان گردیدم. بابرگشت ازخارج عضو اکادمیک دیپارتمنت جراحی دانشکده طب کابل که شف پوهاند محمد ولی عصیم بود نصیب گردید، روزگار وطن بدست انقلابیون بود و ما جراها یکی پی دیگری رنجش و اضطراب بار میآورد. بعد از یک سال خدمت در جراحی جنگ و لکچر دراساسات جراحی، تحمل[]هورا شنید[] طاقت فرسا شد و در آنوقت این استاد عزیزم رئیس دانشکدهٔ طب دانشگاه کابل بود. با لطف و درک و همکاری این مرد بزرگ، بعد از تقدیم نوشته ام برای مجلهٔ جدید التاسیس[] طبیعی علوم[] زیرعنوان[] این جهلانی ما بود که پژمان شد و رفت[] توانستم بسوی مهاجرت رخت سفر بر بندم.

کو خلوت و چه انجمن، آثار جای اوست

هرجامژه بلند کنی بارگاه اوست (بیدل)
استادما با امتحانها، تحصیلات عالی در آلمان و فرانسه، آثار متعدد بکری که تقدیم جامعهٔ علمی درداخل و خارج در رشتهٔ باکتریو لوجی وپراسایتولوجی نموده ، مفتخر به درجهٔ رفیعۀ پوهاندی شدند. پروفیسر لطیفی هزاران شاگردطب راکه امروزتعداد زیاد شان خود متخصص وپروفیسر شقوق مختلف طب ومخترعین در قاره های مختلف جهان اند، تدریس و تربیه نموده اند.

پروفیسر لطیفی نویسندهٔ مبارز، عدالت خواه ومساوات جو، ادیب والا شان، هنرشناس و هنرپژوه، رئیس اولین جلسهٔ اساسگذاری[] حزب نهضت ملی «که درسال ۱۹۹۷در لندن برگزارشد بود، برندهٔ جوایز، تقدیرنامه ها، مدالها و دوستدارصلح و امنیت است که میگوید (از سید امیر انصاری) :

صلحجو و صلحخواه و فرد بی آزار باش

از جفادوری گزین ومشفق وغمخوار باش
لیک شاید فتنه ها هم در کمین باشد ترا

تاکه غافل درمانی، زیرک و هوشیار باش
استادمعظم من به زبانهای فرانسوی، انگلیسی ومعلومدارکه دردری حاکمیت مطلق دارد وازبنجاست که نوشته ها وتراجم و تبصره هایشان بر دلها نشسته است و بر زبانها مدتها زمزمه شده است.

زین دست کلامی که زمامیشنوی غیراز ایثار،خدمت یاران نیست (بیدل)

پروفیسرلطیفی نمایشنامه های متعددرا تحت هدایات ورهنمائی کاکای بزرگوار شان ازآثارفرانسویهاترجمه کرده که مثالهای آن در زند گینامۀ یکی از ابرمرد های بزرگ مطبوعات، شادروان استاد عبدالرشید لطیفی که این برادرزادهٔ قدردان وحقشناس به چه زیبائی وجه خوش خطی و چه صحافت تالیف نموده است، تحریرشده است. ازجمله ذکری مختصری از نمایشنامهٔ دراهماتیسث معاصر استاد عبدالرشیدلطیفی بنام(پال الیگر یا الیگغ) که دربارهٔ کتاب و کتابدار و کتابخانه است درچنین محفل کتاب دوستان و کتاب نویسان –که متاسفانه افغانستانیهای کتاب کمخوان درهمه جاکم اند- گنجایش

نصیراحمدرازی

داستان های همسو باتصوف (۳۰)

ازخودپرستی تا حق پرستی: تعریف دیگرتصوف رفتن ازخودپرستی به سوی حق پرستی است. بایددانست که بیشتراضطرابهاومردم آزارها از من وماناشی میشودورستن ازمَن وماموجب سلامت روان انسان میگردد. خودنمایی کار ما را در گره انداخته ست

قطره چون برداشت دست ازخویش، دریا می شود همه روشهایی که درمکتب تصوف آموخته میشود، برای اینست که

دارد به افتخاریادشود؛ اززندگینامه اقتباس نموده حضورمبارک شما تقدیم میدارم: پروفیسرلطیفی مینویسد: درین نمایشنامه، کتاب و کتابخانه و کتابداردر کالبد مثلالن هنرمندتیاثر روی صحنه تمثیل ظاهر شده به تماشاجی، نعمت بزرگ مطالعه و ارزش کتاب را جان میبخشند و بر ملا میسازند:کتاب میگوید: هنگامیکه من میان دستهای توخواندهٔ عزیز و ارجمند قرار میگیرم، وصفحاتم را یکی پی دیگری ورق زده و با چشمان باریکبین به جملات و کلماتم که انعکاسی از دل و جان نویسنده است نظر میاندازی. فراموش نکنی که من زنده هستم و روح وروانم با تو سخن می زند!

بلی! کتابها موجودات زنده و سخنرا هستند و باخوانندگان خود درهر زبان و هر زمان و در همه حال، هرگونه اطلاعات و هرنوع دانش و تجربه و عبرت و انتباه را تقدیم میکنند؛ لهذا، اسف انگیز است اگر مردمی میان من و کدام شئی دیگر، فرقی نگذارند و به محتویات ما توجهی نداشته باشند....

اینوقت است که اجتماع ما پوچ، بیمزه و مبتذل شده و دچار لغزشهای خطرناک میگردد....پس، تمنای من همین است که مرا به دقت بخوانی وبا قضاوت روشن، روزنهٔ تفکروآموزش را بگشائی...

درین فرصت کتابدارکهن به سخن آمد و گفت: نگاه کنید! به کتابهای عزیز من. به این سخنوران خاموش، ولی پرمطلب و پرمحتوا وآمادهٔ نطق وبیان....هر روز صبح تا شام و گاهی هم شبها، صدها خوانندهٔ پر عطش و تجسس و پژوهشگر و نیازمند علم و هنر و ادب و تاریخ به بازدید ومطالعهٔ اینها میآیند و به گنجینه دانش ومعلومات و رشد فکری خود میافزایند....

ولی من! قصهٔ شهری راییاد دارم که مردم وساکتین آن سالها بیک مرض عجیب گرفتار بودند. علایم عمدهٔ مرض آنها را فراموشی، بی تجربگی، سراسیمگی، بی ثباتی، تشنت فکری و فقدان قضاوت سلیم تشکیل میداد....

عامل این مرض همه گیرشهرمذکور، همانا دوری و بیگانگی و فقدان علاقه و محبت به کتاب بود، زیرا مهاجمین گوناگون در حملات بی امان خودبرساکتین شهرکتابها و کتابخانه هارا سوختانده بودندوبه تاراج برده بودندودوستداران ومحافظین ومدافعین کتابخانه ها و کتابها را مورد خشم و زجر قرار داده، حقیر و منزوی و فراری ساخته بودند... و در عوض آنها متمردین و جاهلان جا گرفته بود.

سالمه‌است، کتاب نویسان و کتابداران فرزانه و بشردوست، در این فکر و اندیشه هستند که برای علاج مرض این شهر چطور روزنه های روشن کتابخانه را باز کنند و در احیای مجدد حافظه و شعور اجتماعی و دانش برباد رفته ای آنها و بیداری معنویات خوابیده ای شان دست بکار شوند و بر دل و جان شان مرهم شفا بگذارند.

«درهمین لحظه از گوشهٔ کتابخانه، باردیگرکتاب به سخن آمده چنین اظهارمیکند: مرهم شفا بخش را درلابلای صفحات من، جستجو کنید و وقتی نزدیک من بیائید وساعتی را درکتابخانه بامن سپری کنید معلومات و رهنمائی های سودمندوهمگانی، حکایات دلنشین و رنگین، اشعار زیباوترانه ها، قصاید وحماسه ها، درامه ها و رومانهای عالی وگزارشات تاریخی رابمطالعهٔ تان عرضه خواهم کرد. من به انتخاب و خواست دل تان از سیاست، از حقوق، از طب، از نجوم، از فلسفه، از مذاهب، از خالق و خلقت کائنات، از تاریخ ایام کهن و معاصر، از اوپرا ها، از تیاتر ها از هنر تمثیل و سینما بشما سخن خواهم گفت...» و به گفتار بیدل :

ما حریفان بزم اسراریم مست جام شهود دیداریم
جوش بحر محیط لاهوتیم فیض صبح جهان انواریم
جلوه فرماست حق بکسوت ما لاجرم طرفه رنگها داریم
برق عشقیم شعله می خندیم ابر شوقیم ناله میباریم
ساز آفاق جمله خاموش است اینقدر شور زیرو بَم ماییم
ابر تحقیق فیض می بارد عالمی سائل و کرم ماییم
درینجا باید خاطرنشان سازم که ای کتاب عزیز! تو بدون نویسندهٔ پرکار و زحمتکش وپژوهشگر که استادی داشت و رهنمائی داشت باریکبین، و دانا و مجرب و متبحر به سخنرانی نیامدی. این استاد پروفیسرعبدالواسع لطیفی است که کتابها نوشت، کتابها معرفی کرد و شاگردانی تربیت کردکه کتابها نوشته اند و مینویسند.

سپاس بی پایان ازعمر ها خدمت به فرهنگ و طب و تیاتر و کتاب نویسی.
عمرت دراز باد و صحت کامل. /

از خودپرستی رهایی یابد. اینک به پارهٔ از آنها اشاره می کنیم :

۱- سالک درآغازبه جستجوی شخصی میگرددکه حقیقت رابه وی نشان دهد. دراین پیگیری به مرادی میرسدکه به او جذب میشود و ارادت می ورزید. این اولین حرکت ازخوداست که توجه اوبه دیگری جلب میگردد و ویرا به دیگردوستی میکشاند. اما بایدتوجه داشت که :پیرآن باشد که آزادت کند، بند رقیّت از پایت برکند، نه آنکه تو را از خودپرستی به فردپرستی رهنما شود .

- خدمت به خلق است: این دومین گامیست که ازخودبسوی خلق بر میداردوبدین ترتیب ازخودپرستی اوکاسته میشودکه گفت اند :

عبادت به جزخدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست
۳- خدمت به درویش وخدمت درخاقاه است. درین حال سالک باید خودرا ازدیگردرویشان پایین تربینندوازال وجان درخدمت به مردم دریغ نورزد. خدمت به جان ومال از خوددوستی سالک میکاهد .

۴- دوست داشتن همهٔ خلق خداست که ازتوجه به خودمیکاهد.

باهمه خلق جهان صلحم واندربرمن جوراغبیارسرمرحمت یاریکیست

۵- خاموشی است که گفته اند «ازمن توحید میپرسی، جوابت چیست، خاموشی «!بزرگان طریقت سخن که گویند درحال شورومستی وبی خودی است ودرمقام هشیاری خاموش اند. مولیناجلال الدین گوید :

تومپندارکه من شعربه خودمیگویم تاکه هشیارم وبیداریکی دم نزنم

۶-توجه دایمی به حقست که او راازیاد خوددورمیسازدکه گفته اند:

پروانه صفت چشم براودوخته بودماآنگاه که خبردارشدم سوخته بودم

یا: زبس کردم خیال تو، تو گشتم پای تا سرمن

تو آمد خرده خرده، رفت من آهسته آهسته

۷- اینجاسالک به دنیای وحدت میرسدویکی راهمه وهمه رایکی می نگردوبه سعادت ابدی میرسد. دراینحال بیادسخن بایزیدمی افتد که :

یکی درخانهٔ بایزید بزد، بایزید برون آمد پرسید کی رامیخواهی؟
آن مردگفت: بایزیدرا، جواب داد: بیچاره بایزید، سی سال من بایزیدرامی طلبم ونام ونشان او نمی یابم ! بقول شاعر

چنان به یادتو ازخویش گم شدم که به راه

به هر کی می رسم از خویشتن خبر گیرم

درست است که بایزیدشدن کاری آسان نیست وهمه کس رامیسر نمیباشد، اماباید گفت : آب حیون را اگرنتوان کشید- هم بقدر تشنگی بایدچشید ! درپایان می بایدمعترف بودکه :

نه همین اهل خردآیینۀ اسرارند که زخودبی خبران نیزخبرها دارند

داستان: فضل بن یحیی برمکی را برسینه قدری برَص پدیدآمد، عظیم رنجورشد وگرمابه رفتن به شب انداخت تاکسی برآن مطلع نشود. پس ندیمان راجمع کردوگفت: امروزدعراق وخراسان وشام وپارس کدام طبیب حادثتر میدانند؟وبدین معنی، که مشهورتراست؟ گفتند: جاثلیق پارس. به شیراز کس فرستادوحکیم جاثلیق راازپارس به بغدادآوردوبا او به سر بنشست وبرسیبل امتحان گفت: مرا درپای فتوری میباشد، تدبیر معالجت همی باید کرد. حکیم جاثلیق گفت: از کُل لبنیات و ترشیها پرهیزباید کردن، وغذا، نخودآب بایدخوردن به گوشت ماکیان یکساله و حلوا، زردهٔ مرغ رابه انگبین بایدکردن وازآن خورد، جون ترتیب این غذا تمام نظام پذیرد، من تدبیر ادویه بکنم. فضل گفت چنین کنم .

پس فضل برعاتد، آتشب ازهمه چیزهایخورد و زیر بای معقد ساخته بودند، همه بکارداشت واز کوامخ و زواصیر (کامخ و آن معرب کامه است . (از اقرب الموارد). آبکامه که از آن نان خورش سازند. (منتهی الارب ذیل کامخ) به معنی هیچ احترازنکرد. زواصیریعنی آنچه از بقول درآب طبخ نمایند و روغن وترشیها و ادویه حاره برآن اضافه کنند. (بحر الجواهر، تحفهٔ المومنین – دهخدا) هیچ احترازنکرد. دیگرووز، جاثلیق بیامد و قاروره(نمونهٔ ادرا) بخواست وبنگریست، رویش بر افروخت وگفت: من این معالجت نتوانم کرد، تو را از ترشیها ولبنیات نهی کرده ام، تو زیربای (شوربا، یا نوعی آش آمیخته با زیره و مصالح غذایی مناطق حاره– کتب لغت) خوردی و از کامه و انبجات (مربا جات) پرهیز نکنی معالجت موافق نیفتد. پس فضل بن یحیی برحدس وحداقت آن بزرگ آفرین کرد وعلت خویش با اودرمیان نهاد وگفت: تو رابدین مهم خواندم واین امتحانی بودکه کردم. جاثلیق دست به معالجت برد و آنچه دراین باب بود بکرد . روزگاری برآمد، هیچ فایده نداشت وحکیم جاثلیق برخویش همی پیچیدکه این چندان کارنبود وچندین بکشید؟ تارووزی بافضل بن یحیی نشسته بود. گفت: ای خداوندبزرگوار! آنچه معالجت بودکردم، هیچ اثرنکرد. مگر پدرازتو ناخوشنوداست. پدراا خوشنودکن تامن این علت ازتو ببرم. فضل آتشب برخاست وبه نزدیک یحیی رفت ودربای او افتاد ورضای اوبطلبید، وآن پدربیراز اوخوشنود شد. جاثلیق اورابه همان انواع معالجت همی

داکتر مُحمّی الدین مَهدی **نامهٔ سرگشاده به رهبری حزب افغان ملت** کابل با سلام و احترام فراوان!

هرچند می‌دانم که اکنون حزب شمدرمحوراقتدارسیاسی قرار ندارد ونیز همهٔ کسانی‌که به دولت‌«تک قوم محور»ب‌اووردارند، عضو حزب شمانیستند؛ همین‌گونه، امروزه بسیاری‌هاییکه تأکیدبرایجادملت واحد (درمحورقوم پشتون) به نام «افغان ملت» دارند، از سنت‌هایی ایدئولوژیک متفاوت باحزب شما، واردصحنه شده‌اند؛ همین‌طور، اینانیکه هم اکنون داعیه‌دارشعارهای دیروزحزب افغان ملت خصوصاً «داعیۀ پشتونستانخواهی»گشته‌اند وبه دلیل عمل بیباکانه وافراطی شان «افغان ملتی‌های جدید»نامیده میشوند، نسبت ارگانیک باحزب شماندارند، بالاخره، هرچندحزب شما -ازنظرتاریخی- مبدع و موجد آنچه راکه در بالا عنوان کردم نیست، جرقه‌های نخستین این افکار، ابتدا در دماغ شیرعلی‌خان خلجان نمود، سپس این عبدالرحمان خان بود که آنها را بعنوان اصول دولت‌داری خویش قرار داد؛ ولی گام های عملی در این راستا را نادرخان، برادران و اخلافش برداشتند.

با این حال، از آن‌جاییکه حزب شما، به مثابه نخستین حزب سیاسی، سه موضوع فوق‌رالازاصول واهداف مرامی خویش قرارداد و برای تسجیل وقانونمند شدن آنان جدو جهد به خرج داد، جا دارد از شماخواهم که در این موارد به کنکاش بنشینیدوبا سعهٔ صدر آنها را بازبینی کنید. چون کم نیستند کسانی‌که همسو با این قلم، عوامل سه‌گانهٔ مذکور را ازچالشهای اصلی در راه اتحاد، توسعه و امنیت می‌دانند. بدون شک، بازگویی نتایج حاصله از پنجاه سال کار منسجم وثبت شدهٔ حزبی، روی بینش و روش دسته‌هایی که بیرون از حزب افغان ملت، همان اهداف را دنبال می‌کنند، قابل محاسبه است. امیدوارم پس از این اقدام، دیگران نیز به شما تأسی جویند. به یاد دارم که احسان طبری -یکی ازرهبران پرآوازهٔ حزب تودهٔ ایران- چندهده کارزار وفعالیت آن حزب را در کتابی زیر نام «کزراه» به نقد کشید؛ بی‌گمان، او با این کارش نه تنها به سرگردانی نسل خودش پایان داد، بلکه نسل بعد از خویش را نیز از دنباله‌روی آنان برحذر داشت.

و اما تفصیل آن سه موضوع:

۱. تلاش برای آنچه راکه در علم انسان‌شناسی «همرنگ‌سازی اجباری»میگویند وغرض از آن کوشش برای تحلیل هویت‌های فرهنگی متفاوت، در هویت یک قوم می‌باشد، امری غیرمعقول و عبث شناخته شده است. تلاش وتقلا برای ایجاد هویتی به نام «ملت افغان»(از همین مقوله بوده، بنابراین امر بیهوده است؛ چون بر هیچ کس پوشیده نیست که این فراگرد، به معنای محو ممیزات فرهنگی سایر اقوام، درقوم افغان یا پشتون است. به عبارۀ دیگر، تلقی غیرپشتونها از «افغانیسم»، همان «پشتونیسم»(است. بیش ازیک قرن را در این راه صرف کردیم، ولی از روی تجربه دریافته‌ایم که هرقدربرای تحقق این هدف بیشتر تقلا کنیم، به همان اندازه اسباب افتراق و دوری اقوام را فراهم کرده‌ایم. درج عبارت)«بره‌ر فرد ازافراد ملت افغانستان کلمهٔ افغان اطلاق می‌شود «در قانون اساسی، نه تنها کمکی برای تأسیس «ملت افغان»(نکرده، بلکه این عبارت یکی از تفرقه‌زاترین موارد در اسناد دولتی افغانستان محسوب میشود.آیاتمام اهالی تاجیکستان تاجیک هستندومیتوان برآنان «کلمهٔ تاجک «اطلاق کرد؟ همین گونه آیا تمام اهالی ازبکستان ازبک، تمام اهالی قزاقستان قزاق،[] هستند؟

هنوز فرصت آن است که از قاعدههٔ کهنهٔ«همرنگ‌سازی اجباری»(به نفع قاعده «چند فرهنگ گرایی»(یابه نفع «فرهنگ شهروندی» -که کاربرد سنت های گوناگون قومی را تسویق می‌کند- بگذریم و بیش از این وقت، امکانات و انرژی کشور را صرف امر بیهوده‌ی تحقق‌نایذیر نسازیم.

حقیقت این است که «ما همه «نمی‌توانیم «افغان «باشیم؛ افغان نام تاریخی یک قوم شناخته شده است، که به زبانی مسما به «زبان افغانی «یا «زبان پشتو «سخن می‌گوید. اینان به سختی ثلث نفوس کشور را تشکیل می‌دهند. در افغانستان اقوام متعددی با فرهنگ‌های گوناگون و با زبان‌های جداگانه زندگی میکنند. اینان -روی هم- بیش از دولث جمعیت کشور را تشکیل می دهند. نادیده گرفتن، یا کم‌به‌دادن به ارزش‌ها و آفریده‌های عظیم فرهنگی و میراث جهانی این مجموعه که جزو دید گاهای رسمی حزب شما بوده، یکی از آشکارترین جفاکاری‌ها درحق فرهنگ این کشور بوده است.

همان طوریکه می‌دانیم، در کشور ما اقوام دیگری هم زندگی می‌کنند که به زبان‌های شناخته شده‌ای چون شاخه‌های گوناگون زبان‌های ترکی، نورستانی، بلوچی، پشه‌ای، پراچی و چندتای دیگر سخن می‌گویند؛ هیچکدام اینان افغان نیستند. درحالی‌که «این‌ها همه «می‌توانند به سادگی خود‌ها را «افغانستانی «بنامند، چه نیازی به «همرنگ‌سازی اجباری»؟

۲. تلاش برای برپایی «دولت قوم‌محور»، به در گیری و خشونت می‌انجامد؛ زیرا این نوع نگرش، بیهدالتی یاتبعیض رادرتوزیع منابع

شمارهٔ ۱۰۳۶

اقتصادی، عدم رعایت اصل شایستگی را در تمثیل اقتدار سیاسی (در توزیع کرسی‌ها و فرصت‌ها) و نگرش مسما به «پیش‌داوری» را (که در علم انسان‌شناسی به معنای کم‌ارزش انگاشتن، پست‌دانستن دیگرگروه‌ها است)، در روابط اجتماعی حاکم می‌سازد.

دریک نسخه ازمرام‌نامه حزب افغان ملت، تأکید شده که رئیس‌جمهور کشور باید «افغان»باشد. این تصریح، مصداق همان «پیش‌داوری»(است که تذکر دادم. از کنفرانس بن بدین سو، به خصوص در تعاملی که برای تشکیل دولت وحدت ملی انجام یافت، ازهمین قاعده استفاده شده ودرحال حاضررئیس جمهور غنی و هم‌نشینانش در ارگ، بیش ازهروقت دیگر به اقتدار مبتنی بر «قوم محوری «چسبیده‌اند و می‌بینیم که موج عظیم مخالففت علیه آنان به پا خاسته، چندان که کشور را در پرتگاه نابودی قرار داده است.

بعیدنیست که به سرنوشت سوریه سردچارگردیم: در آن‌جا دولت فرقه‌گرای فاقدپایۀ ملی را برخی از قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای حمایت می‌کنند، در حالی‌که قدرتهای دیگر، مخالفین آن دولت را. حالا همه می‌دانیم که وضع در کشور سوریه چگونه است. در افغانستان نیز، دولت قوم‌محور بی‌پایه‌ی ملی را بعضی ازقدرتهای جهانی حمایت می‌کنند، بعید نیست که موج به پاخاسته مخالف آنرا قدرت‌های دیگرحمایت کنند؛ درآنصورت وضعیتی شبیه به اوضاع سوریه پیش خواهد آمد. وضعیتی که از شنیدن اخبار و دیدن تصاویرش مو بر اندام‌مان راست می‌شود. با این حال، هم دولت سوریه و هم دولت افغانستان خود‌ها را «دولت ملی «می‌دانند.

آری، یکی از موانع اصلی تأسیس دولت ملی، همین نگرش نادرست بر مفهوم اصطلاح «ملی»(است. وقتی در رأس سازمان امنیت ملی فردی غیر پشتون قرار داشت، یکی از کژنگران بر مفهوم «ملی»، بر رئیس جمهور کرزی فریاد می‌زد که «ریاست امنیت را، ملی بسازید!

برای اجتناب ازاین پیامد ناخوش آیند، به سادگی می‌توانیم از داعیه»دولت قوم‌محور» - «که بهمان اندازه «یکسان‌سازی اجباری «بیهوده وغیرعملی است - به نفع قاعده»دولت مردم‌سالار «بگذریم. قاعده‌ایکه حقانیت خود را - به خصوص در کشورهای کثیرالملیتی- به اثبات رسانده و این‌جا مجال پرداختن به جزئیات آن نیست.

۳. داعیۀ پشتونستان‌خواهی یانکار رسمیت خط دیورند بعنوان مرز افغانستان باپاکستان راکه بلافاصله بعداز تجزیه شبه‌قاره هند وتأسیس کشورپاکستان، خانواده شاهی افغانستان عنوان کردو کسانی چون محمدهاشم میوندوال، صدیق فرهنگ ودیگران آنرا نشانه وطنخواهی خواندند، حزب افغان ملت دستورالعمل خویش قرار داد. این ادعاکه مرز تاریخی افغانستان، رود سند است، نزد بسیاری حیثیت «ناموس ملی «پیدا کرد و منکر آن، خاین ملی خوانده می‌شد؛ برای حقانیت این ادعا، بسی قلم‌فرسایی شد و برای اقناع اهالی آن‌سوی مرز به این که آنان جزو افغانستان‌اند، چه پول‌ها که به مصرف نرسید !!!

این داعیه را چهار انگیزه سیراب می‌کرد: نخست- جنگ سرد و دو قطبی شدن جهان:شوری وقت و هند، پاکستان را که متحد غرب و عضو پیمان های نظامی باآنان بود، باید مزاحمت می‌کردند و ازآن جمله تهدید به تجزیه؛ دوم- خانواده سلطنتی که خود را در برابر کردهٔ جدشان (سلطان‌محمد خان طلایی) شرمسارمی‌یافتند، با سردادن شعار پس‌گیری سرزمین‌های ازدست رفته، اعاده حیثیت میکردند؛ سه - احزاب، جریانهاواشاخصیکه داعیه برتری‌جویی قومی داشتند و می‌پنداشتند که با الحاق «اراضی از دست‌رفتهٔ آن سوی خط نام نهاد دیورند «به افغانستان، از نظرکمی نیز این برتری تسجیل خواهد شد؛ چهار- تعدادی هم (از هر تباری)، این داعیه را معادل وطن‌خواهی می‌پنداشتند، امثال غبار و فرهنگ از این دسته بودند.

طوری‌که گفتم، برای اثبات حقانیت این ادعا، حرف بسیاری گفته و دهل بسیاری کوبیده شد (و هنوز هم گفته و کوبیده می‌شود)؛ اما با گذشت هفتاد سال، آن «اراضی از دست رفته» هم چنان جزو قلمرو حاکمیت پاکستان است و هیچ نشانه‌ای دال بر تمایل اهالی افغان تبار آن دیار به پیوستن به افغانستان وجود ندارد. هرچندبرخی ازحامیان انگیزه‌های برشمرده در بالا، هنوز هم زنده‌اند، ولی هم شرایط جهانی و هم منطقه‌ای دگرگون گشته و هم پاکستان از حالت دفاعی قبلی (در برابر این ادعای افغانستان) بیرون آمده و عملاً نه تنها براراضی دوسوی خط دیورند، بلکه برهمۀ افغانستان اشراف دارد. چندانکه گفتهٔ نصیرالله بابرکه «دهل دا پشتونستان ز مونژ را، از اینسوپهترمی توان زد»، مصداق بیشتر یافته است.

هرچند رهبرحزب افغان ملت در اواسط دهه نود میلادی، در یکی از مقاله‌های خویش، از طرح این داعیه پاپس کشیده وگفته بود که «جامعه‌ی جهانی تغییر مرزها را نمی‌پذیرد»، ولی از آن‌جاییکه در دوره حاکمیت رئیس جمهور کرزی این داعیه دوباره گل کرد، وی جرأت پیوستن به مخالفین آنرا نیافت.

حاصل داعیۀ هفتاد سال پشتونستان خواهی، دو چیز بود:

یک- دشمنی با پاکستان و پی آمدهای ناگوار آن (که البته در جای دیگر باید بررسی شود)؛ دو - تعطیل پروسۀ تأسیس «ملت

انجنیر عنایت الله حبیب استاد تخنیکم ساختمانی هامبورگ
آتش سوزی ساختمان های بلندمنزل
هر روز در جهان آتش سوزی ها در بلندمنزل ها صورت میگیرد و مانند یک چوبک کبریت میسوزند.چند ی قبل در یکی از شهرهای آلمان در یک بلندمنزل آتشسوزی صورت گرفت و بعد از رسیدن اطفائیه وهماهنگی تحت کنترل در آمد؛ امدونفرکشته شدند.ب‌اوجود آنکه دود به س‌ایرطبقه ها نفوذنمودو کاردشواربوداما کار نجات و خاموش سازی آتش باتلفات جانی و مالی کم، خوب انجام گرفت.

همچنین در رسانه ها دیدیم که در لندن نیز آتش سوزی وحشتناکی در ساختمان بلندمنزل صورت گرفت و فاجعه اش بسیار بزرگتر بود به نحوی که ساکنان ساختمان بلندمنزل لندن و از جان گذشته کودکان خود را به پایین انداختند به امید این که انها را جمع آوری کنند. در این حریق، تعداد زیادی جان خود را از دست دادند. در تهران نیز یک مرکز بزرگ تجاری بنام برج پلاسکو، در آتش سوخت و فرو ریخت که نتیجتاً دهها نفر از جمله در حدود ۲۰ آتش نشان در آتش سوختند.

این حریقها منجر به پرسشهایی میگردددکه تاجه اندازه بلندمنزلهابرای حریق امن هستند؟ آیا دود سمی گسترش آتش رامیتوان جلو گیری نمود؟ آیاایمنی آتش وراه حلهای اضطراری مطابق نیاززمان است؟

بصورت عمومی آسمان خراشها در جهان در صورت بروز آتش سوزی واقعاً امن می باشند .

در آلمان نردبان یازینه های اطفائیه ۲۳ مترطول دارند؛ به این دلیل بایدبلند منزلها دو راه مجزای امنیتی در عمارت داشته باشند .اقلا یک مسیر فرار برای ساکنان که بدون کمک اطفائیه استفاده بتوانند باید وجود داشته باشد.(آلمانها چون دو جنگ بزرگ جهانی را پشت سر گذاشته اند از این لحاظ در تمام امور بالخصوص در مسایل ساختمانی، لایحه و قوانین مدرن ساختمانی زیادی دارند. لذا آسمانخراش های آلمان در هر طبقه با شیردناهای آب مجهز اند که اطفائیه بتوانند لوله های آب را وصل کنند .

سقف و دیوار ساختمان باید از موادی باشند که مقاوم در مقابل حرارت باشند. مصالح ساختمانی درآلمان روی یک استاندارداست که این استانداردها را بنام DINمینامند (لایحه صنعتی آلمان) که حالا تقریباً استاندارد بین المللی وجهانی است.نمای عمارت ازمواد مصنوعی پولیستیروال مجازنیست. استفاده از اینگونه موادعایق دربلندمنزلها در آلمان ممنوع است.آسمانخراشهای مدرن آلمان وجهان با درپهای خود بسته وبالفت های امن مجهزند.عمارت‌های بلندتر از ۶۰ متر ارتفاع، نیاز به دو راه مستقل ایمنی باید داشته باشند. همچنین ساختمان با سیستم های جدید اعلام حریق و دستگاههای بارانی مجهز باشند البته ساختمانها قدیمی فاقد این دستگاهها هستند .

در ساختمانی که در لندن سوخت، تمام این دستگاههای ایمنی وجود نداشت. از همه بدتر نمای ساختمان آتش گرفت و مانند چوب گوگرد یا کبریت سوخت.ساختمان بلندمنزل سوخته برج شهر لندن در سال ۱۹۷۴ آباد گردید و در تابستان سال گذشته نوکاری شد. پنجره های جدید و دیوارهای بیرونی ساختمان عایق نصب شد. حتماً شرکت ساختمانی در مقررات ساختار و لایحه ساختمانی سهل انگاری نموده است.

ساکنان ساختمان سوخته، چندین باراز نارسایی ها درساختار و حفاظت ایمنی عمارت، به صاحب ساختمان و دفتر شهری ساختمان شکایت نموده اند، مشکلات را ارائه داشتندو(دنباله درصفحهٔ۷)

افغانستان «یا ایجاد «فرهنگ شهروندی».«تعطیل این داعیه انسانی (و درعین زمان ملی)، به دلیل ترجیح نهادن «افغانان اصل «آنسوی خط دیورند، بر«افغانان نااصل «اینسوی خط (به عبارۀ دیگر: ترجیح «خارجیان همزبان «بر«هموطنان ناهم‌زبان («بود.

برخی‌ها ادعا می‌کنند که مبانی ناسازگاری دو کشور پاکستان و افغانستان، فراتر ازاختلاف آنان برسر خط دیورند است؛ اماحامد کرزی رئیس جمهور پیشین افغانستان گفته بود: پاکستان در ازای صلح دو چیز از ما می‌خواهد، به رسمیت شناختن خط دیورند و تجدید نظر در مناسبات‌مان با هند.

با توجه به نتایج پشتونستان‌خواهی که دربالا بیان شد، آیا منطقی و عقلانی نیست که پس از این، این ادعا را از حوزه سیاست داخلی و خارجی دولت افغانستان بیرون سازیم؟

طوری‌که دیده میشود حزب افغان ملت، درمحورا‌یتلافی زیرنام جبهه ملی نوین افغانستان قرارگرفته وبه دلیل نارضایتی‌اش از وضع موجود، تلاش‌های وسیعی رابراه انداخته، درانصورت برای نیفتادن دردورباطل واجتناب ازتکرار رویکردهای گذشته، آیاوقت آن فرا نرسیده که حزب افغان ملت در رویکرد های بعدی‌خود- چه درمحدوده فعالیت‌های حزبی و چه درعرصۀ وسیعترایجاد جبهه، ازطرح سه موردفوق چشم‌پوشد؟/ (منبع: سایت خراسانزمین)

تلویزیون ژوندون ... (دنباله ازصفحهٔ دوم)

خواجه میرعلم خان، میرصاحب خان چاریکاری، سید غلام حیدر خان پاچاصاحب کنړی،جانباږخان پسرغلام نبی خان چرخي یادآور میشودکه درسلولهای زندان مخوف ارگ ظاهرشاهی به حق رسیدند، وهم ازکاکای ریش سپیدخویش میرزامحمدیوسف خان حکایه می کندکه سال نزدهمش درزندان بود، وازمرحوم عبدالهادی داوی یاد آوری مینمایدکه سال چهاردهمش درزندان بود، وآن خستهٔ سنجدی را که درزمین زندان کاشته بود، درخت بزرگی شده وحاصل میداد، ولی معلوم نبودکه خود داوی که ازآزادیخواهان وحق گویان مبارزکشور بود چندسال دیگردرزندان می ماند !

خودشادروان استادخلیلی رابه اندازهٔ درزندان شکنجه دادند واذیت کردند وبه اندازهٔ شرایط رابرای اوصیق وتلخ ساخته بودندکه این استاد بزرگوار ازنزدگی خوددست شسته ونامهٔ عنوانی هاشم خان جلادکاکا و صدراعظم اعلیحضرت المتوکل علی الله محمدظاهرشاه ! به این مضمون ارسال میداردهکه مظهرازخودگذشتگی ازحیات وتیر شدن ازنزدگی است. او درنامهٔ خودچنین می نویسد: «صدراعظم ! بحدی ظلم کن که روزی که به اولادت این مصیبت بیاید، تحمل کرده بتوانی ! قبل ازآنکه مارا محکمه ومحاکمه کنی، چه حق داری به زندان بیافگنی، چراازتمام نعمتهای خدا محروم کرده ای، من به نوشتن تفسیرقرآن شریف مشغول بودم، تأمل کن که روزسخت تردرپیش است!»

این پیام مختصر ولی عمیق خودبیانگرآنست که دردوران سلطنت ظاهرشاه چه ظلم وناروایی جریان داشت وچطورخانوادهٔ اوملت را درجنگال خونین خودگرفته وفشار میدادوچه بیدادی رواج داشت که صدای کس به کس وصدای مظلوم به منجیی نمیرسید، وخانوادهٔ شاه هرچه دلشان میخواست همان میکردند.این نامهٔ مختصر اماتکانهندهٔ شادروان خلیلی درآنزمان ومکان خود به پای خودرفتن به پایهٔ داریود، ولی نشان میدهدکه به چدی ظلم ویبدادبود ومردم بحدی ازظلم ویبداد خاندان محمدظاهرشاه به ستوه آمده بودندکه مرگ وبه پای دار رفتن را ازنزدگی کردن تحت زعمامت ظاهرشاه ودرتحت فضایی که سلطنت وخانوادهٔ اوبوجودآورده بود، ترجیح میدادند !

بازهم جای تأسف است که هنوزهم عدهٔ ازمردم ماکه سینهٔ شان مالامال ازداغ ودرد دوران ظاهرشاه است، اوراشخصی میدانندکه در آن بیدادهاومظالم، دوران کشتارهاوآدمکشی ها، درآن بندی کردنها و زولانه کردنهاواعدامها، باآن بیعدالتی هاکاری نداشت!!! امافراموش نباید کردکه اوشاه بودوصلاحتیداردرهمه امورکشور. از امتیازات شاهی برخورداربودخطبه بنامش خوانده میشدمارازغیب نمی دانیم وازدانستن ارادهٔ خداوندمتعال (ج) عاجزیم که باظاهر خان چه معاملهٔ میکندچون اوغفور ورحیم است، ولی به اساس هدیات قربانی وتعالیم محمدی (ص) وشرع شریف اسلام، چون محمدظاهرشاه، پادشاه ودرمسندزعامت یک ملت مسلمان نشسته بود، خداوندبااو بر اساس قانون قرآن حسابگیراست. هرخونیکه به ناحق درزمان سلطنتش ریخت، درگردن اوست، هرظلمیکه برمظلومی شدمسئول او ست، هرحقی اذهرانسائیکه تلف شد، جوابگوی اوست، و هرکسی که گرسنگی کشیده، ازاو بازخواست می شود.

ادارهٔ یک کشوروملت رابدوش داشتن به اندازهٔ مسئولیت سخت و سنگینست که حتی حضرت عمر(رض)که عادلترین زعیم مسلمانان بود وعدلش ضرب المثل جهان اسلام است، او ازنسنگینی وجوابدهی آن درهراس بودوشب خوایش نمیبردکه مبادا درقلمرو اوبه کسی بیدادی شودوفردی گرسنه بخواند. حتی در شریعت محمدی است که اگرادای روزه ودیگرفریاض درکار زعیم سکتگی بیوردودر تأمین عدالت ومراقبت ازاموال ملت خلیی واردگردد، زعیم مکلف است تاآن روزه وفریاض رابه تعویق افکند، چون تأمین عدالت و امنیت وآسایش ملت فرض است درگردن زعیم ویادشاه که بالا ترازفریاض دیگرمیشود.

حکایهٔ ایزادشاه ودرویش پارسایی رادرکنابی خوانده بودم که شبی رهزنی به قصدزددی به کلبهٔ درویش داخل میشود، درویش راخواب مییابدوهست وبودش راجمع کرده باخودمی برد. صبحگاه که درویش ازخواب بیدارشد، دریافت که مال ومتاعش رادزدبرده، بدون معطلی به بارگاه پادشاه میرودوعارض میشودکه رهزن را پادشاه پیداکند و مال و متاعش رابه اومستردسازد، پادشاه اورا نزد خود میخواندتا ازقضیه آگاه گردد. درویش ماجرا رامیگوید. پادشاه به درویش گفت توبایدمال خود رانگه میداشتی وشب بیدار وهوشیار می بودی تاکسی مال ومتاع ترا نمی دزدید. درویش گفت پادشاهاشمادرست میگوید، من باید شب بیدارمی بودم وازمالوهستی خود حرست میکردم، امافکرکردم که شما بیدارہستیدوحارث مال وجان من هستیدومن خوابیدم! پادشاه ازاین سخن درویش سخت خجل شد و فرمان دادتاغرامات مال و متاع درویش داده شود، ورهزن به هر قیمتی که میشود گرفتارگردد.

سخن پراکنان تلویزیون ژوندون، باعلم باهمه نابکاریهای زعمای سدوزایی ومحمدزایی، به پیروی ازدشمن بشریت یعنی محمدگل مومند، هنوزبه لجن پراکنی وجفنگگویی وهلاکت مردم افغانستان ادامه داده راهیند. چنین موجوداتی عاقبت بخیرنیستند! (دنباله دارد)/.

سیدآقا هنری

هامبورگ، جرمنی

دیوانه کار خود را کرد

بنده قبلابین موضوع را میدانستم اما مدرکی در دست نبود که درباره اش بنویسم. بالاخره به نوشتهٔ گرامی قدری که درین راه جانفشانی هایی قابل تحسینی کرده، یعنی آقای داؤودملکیار درصفحهٔ انترنتی افغان جرمن مورخ ۱۸جولای ۲۰۱۷ برخوردم.

هنگامیکه پلرداؤود، محمدعزیزپسر کلان محمدیوسف درفرانسه بود، داؤود خان پسر کلان پدرچندصف مکتب رادرپاریس خواند. شادروان محمدصدیق فرهنگ در کتاب خاطرات خودآورده: «محمد عزیزخان پدرسردارداؤود کم سواد بود هنگامیکه درپاریس سفیر کبیربودمرحوم غلام محمدغباربحیث سرکاتب اجرای وظیفه میکرد، عزیزخان ارادت کاملی به نویسدگی اوداشت، غباراین را میدانست و ویرا به مسخرگی میکشاند، مثلاسپهسالار راسپرسالار میگفت، یا اگر کسی می مرد، غباردرحضورسردارمیگفت خداوند بهشت را مغفرتش کند! سردار طوطی واراین جملات را تکرارمیکرد. چند بار نادرخان ویرا اصلاح کرد؛ اماآن جملات دردهنش نقش بسته بود. بعدنادرخان پیدا کرد که این کاراستاد است وسخت باوی دشمنی گرفت.»داؤود خان این کودنی را ازپدر به میراث برد.

پسر کو ندارد نشانی از پدر
تو بیگانه خویش مخوانش
پسر داؤود خان دربازگشت ازپاریس، درمکتب نظامی مهتاب قلعه کورس پیاده نظام را آموخت، بعد فراغت درسن بیست وسه سالگی به رتبهٔ اعزازی جنراللی ازطرف کاکای سکهٔ ظالمش هاشم خان ظاهرا صدراعظم اماهرکارهٔ مملکت مفتخر وقوماندان قوای مرکز ونائب الحکومهٔ سمت مشرقی مقررشد .

در۱۹۵۳هنگامیکه در تشییع جنازهٔ ستالین دررأس هیئت به مسکوفت دلباختهٔ روسهاشد. درسال ۱۹۲۷ وقتی هندن بورگ به افتخارغازی شاه امان الله دعوت شب نشینی ترتیب کرد، وی خطاب به مهماندار خود گفت شما اهمیت دوستی مارا از آنجا بدانید که من جگر گوشهٔ خودرا برای تعلیم به مملکت شماروان کرده ام ! داؤود چنان شیفتهٔ روس ها شد که به پیروی وی عمر ومیرویس رابه مسکو فرستاد، ازپرسومش خبرندارم. بعد قرارداد۱۹۵۶ که داؤود با دست بازبه خرید اسلحهٔ کهنه وفرسوده توسط مجلس خود خوانده اش آغازید، دگردر مقابل روسها «نی »در زبانش نیامد، هرغلطی را صحه گذاشت هرجایتی را خرشو گفت ومیتز صدور گاز در شوروی نصب شد و قیمت گاز رابه نازلترین نرخ محاسبه شد. مکاتب لیلیه رحمن بابا! وخوشحال ختک!که دراصل فابریکات تولید کمونیست وطن فروش یا قاتلین مردم ما درکابل بازشد، درحالیکه خرج هر متعلم سرحدی ده برابرمتعلم کابلی بود وخاصتا تربیه و پشتیبانی و کمک مالی بی دریغ باند خلق و پرچم را به دوش کشید ودرقتل و بندی گری وطن دوستان و خدایرستان دست های خودرا تا آرنج درخونشان مالید، خاندان اهل دیره دون می گفتند لیونی داؤود بالاخره وطن ومردم وحتی شیرخواره های خود را چنان آتش زد که شاید ده ها سال دگر شعله وریاشد. درد زیاد است اینک شمارابه خواندن اسناد فرزانه مرد داؤود ملکیاردعوت می کنم :

(و با تأسف و تألم شنیدیم که بالاخره داؤود خان بانامیدی محض، بعد از نیمه شب هفت ثور، نه تنها برای خود بلکه برای اعضای خانوادهٔ معصوم و بیگناه، بشمول نواسهٔ دو سالهٔ خوش تصمیم بگیرد تا زنده بدست کودتاجیان نیفتند. ودر حالیکه سه یا چهارتن از اعضای خانواده، در طول آن شب هولناک توسط مرمیهای کودتا چیان ازبیرون به قتل رسیده بودند، درصبحدم هشتم ثوروقتی کودتا چیان به دم دروازه اتاق میرسند، اعضای خانواده یکی پی دیگر، بعضا بافتنگچه های دست داشتهٔ شان کشته میشوندو بعضیهای دیگر بشمول اطفال خورد سال (دوساله)، توسط میرویس پسر داؤود خان به ضرب گلوله های کلاشنکوف، ایزادآورده میشوند. بعضی از شاهدان عینی که درین حوادث دلخراش داخل ارگ، زخمی شدند و یا جان به سلامت برده اند، به دوستان و اقارب نزدیک خود گفته اند که شخص داؤود خان نیز به ضرب مرمی تفنگچه توسط خودش کشته شد. البته شواهدبیشتر ومشرح تر درین مورد در دسترس موجود است که در آینده برای تکمیل دقتقرصفتحات تاریخ کشور، با ذکرمنابع پیشکش خواهد شد.)/

آتش سوزی... (دنباله ازصفحهٔ ششم)

گفتند که بلندمنزل شان فاقد (دستگاه زنگ آتشسوزی و فاقدآب پاشهای ضدحریق و فاقدراههای نجات امن میباشند) که متأسفانه گوش شنوا در دفاتر نبود که چنین وحشت و فاجعه صورت گرفت.

این ییگجانی درامورساختمانی باعث فاجعه شد. این گونه سهل انگاری در استانداردهای ایمنی ساختمانی بدبختانه در بسیاری از کشورها منجمله درافغانستان وجود دارد. بسیاری از بلندمنزل های افغانستان روی استانداردهای شناخته شده نیست. درصورت حریق وبادیگرحوادث خطر جانی برای اهالی وباشندگان دارد مانندحریق بزرگیکه چندی قبل درفروشگاه کوته سنگی صورت گرفت.

حریق

بلند منزل ها نه تنها خطر جانی دارد بلکه ضرر نیز به اقتصاد ملی کشور دارد. در آتش سوزی بلندمنزلها ساکنان عمارت هم سهل انگاری میکنند به قسمی که درب های ایمنی را باز میکنند تا هوای سرد به ساختمان جریان کند، و یا دروازه های تعمیر را باقفسه های کشش ویا دیگر وسایل مسدودیا موترهای خودرا درمسیراتش نشانی پارک نموده راههای نجات اولیه رامسدود میکنند.

این مسایل است که باید ساکنان منازل مراعات کنند و نه تنها در موقعی که آتش سوزی صورت گرفت همچنین سالان باید اشخاص فنی از موقف و ایمن بودن ساختمان خود را آگاه سازند تا جلو خطر را بتوان گرفت. (دنباله درپایان ستون سوم)

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر= یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر= یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 ASHMONT CT. # 202
Woodbridge, VA 22192—7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

داستانهای همسو باتصوف (دنباله ازصفحهٔ چهارم)

ازقرن سوم وجهارم به بعدتصوف به تدریج باافکار واصطلاحات تازهٔ جای خودرادرجامعهٔ اسلامی بازکرد، ومشایخ بزرگی درین دوقرن ظاهرشدند. طی قرون واعصارمشایخ ونام آوران مکتب تصوف درین مورداظهارنظرهای کرده اندکه تاحد زیادی به محیط اجتماعی آنها بستگی داشته، و هریک ازایشان به نسبت شناخت ودرکی که از تصوف داشته، سخن گفته است. اینک گزیدهٔ ازین اظهارنظرهارا نقل می کنیم :

هجویری نوشته است: تصوف به معنی صوف پوشیدن است که اثرزهد و شرک است، ودراصطلاح پاک کردن دل است ازمحبت دنیاو آراسته کردن ظاهراست ازیحیت عمل واعتقاد.

محمدبن احمدمقری گفت: تصوف استقامت احوال است باحق. نوری گفت: تصوف عبارت ازحریّت وفوت وترک تکلف، وسخاست، ونیز ابرازعقیده کردکه تصوف ترک حظ نفس است. جنیدمعتقدبودکه تصوف حفظ اوقات است، وابوسعیدابوالخیرفرمود: درویشی نامی است واقع چون تمام شد وبه غایت برسید، جز ازخدای چیزی نماند.

این جلأ هم گفته: تصوف حقیقتی است که اورااسم وعلامتی نیست. حصری اشاره کرد: تصوف صفای سراست اذکدورت مخالف. باباطاهر عریان عقیدهٔ جالبی دارد وگفته: تصوف زندگی بدون مرگ است ومرگ بدون زندگی است، که زنده شدن به حیات انسانی ومردن از حیات نفسانی . ازقول محمدبن علی قصاب نوشته اند: تصوف عبارت از اخلاق کریمه است. رویم گفت:

تصوف دخول درخلقٔ عالی است ونیز خروج ازخلقٔ ناپسنداست. ابن عربی بنیانگذارمکتب وحدت وجود، اعتقاددارد: تصوف وقوف به آداب شریعت است، ظاهراً وباطناً وآن عبارت ازاخلاق الهیه است. پیر هرات همه چیز رادرچندکلمه خلاصه کرده وگفته: تصوف دوجیزاست یکسو نگرستن ویکسان دیدن. این هم سخن دیگری ازجنیداست که گفت: تصوف خلق است کسی که به خلق تویفزیایده تصوف تومی افزایشد، واین کلام ابوسهل صلوکی است که درتفسیرخلقٔ گفت: خلق اعتراض از اعتراض است.

دیگرمشایخ نیزگفته اند: اول تصوف علم است واواسط آن عمل و آخرش موهبت حق. علم صوفی را به سرمرادبرد، یعنی بدانده که مراد چیست، وعمل اورابه طلب مراد مددکند وموهبت حق اوراغایت اصل رساند.

حکایت، فروشدن به نیستی ! روزی شیخ المشایخ پیش آمد، طاسی پر آب پیش شیخ نهاده بود. شیخ المشایخ دست درآب کرد وماهی زنده بیرون آورد. شیخ ابوالحسن گفت: ازآب ماهی نمودن کاری سهل است، ازآب آتش باید نمودن. شیخ المشایخ گفت: بیا تابدین تنور فرو شویم تازنده کی برآید؟ شیخ گفت: یا عبدالله بیاتا به نیستی خودفرو شویم تابه هستی او که برآید؟ شیخ المشایخ دیگرسخن نگفت.

خدمت دوبرادر: نقل است که شیخ ابوالحسن خرقانی گفت: دوبرادر بودند ومادری. هرشب یک برادربه خدمت مادرمشغول می شدی وبیک برادربه خدمت خداوندمشغول بود. آن شخص که به خدمت خدامشغول بود وباخدمت خدایش خوش بود، برادرش راگفت: امشب نیزخدمت خداوند به من ایثارکن. چنان کردند. آن شب هم به خدمت خداوند سر به سجده نهادودرخواب دید آوازی آمدکه: برادرتو رابیامرزیدم وتو را بدو بخشیدم. اوگفت: آخرمن به خدمت خدای مشغول بودم واوبه خدمت مادردان، مرا درکار اومی کنیدی؟ گفت: زیراکه آنچه تومیکنی ما ازآن بی نیازیم، ولیکن مادرت ازآن بی نیازنیست که برادرت خدمت اوکند. (تذکره الاولیاء عطار، ص ۶۳و۶۷۲) – دنباله دارد./

در صورت حریق بلند منزل و فرار از آتش سوزی باید درها را پشت سر بیندید تا راه فرار بدون دود باشد. هیچگاه در وقت دود غلیظ فرار نکنید، قسمی که در فیلمهای سینمایی مشاهده میکنید که مردم با دستمال مرطوب در چهره فرار میکنند. اینگونه دستمالها نمیتواند از دود کشنده کربن مونو اکسید شما را حفاظت کند.در صورتیکه راهرو هر طبقه پر از دود باشد بهتر است در آپارتمان باشید و در مقابل پنجره به خود جلب توجه کنید. اگر راه فرار پر از خطرات است بهتر است در آپارتمان باشید. در لندن بدبختانه این مصیبت برای بسیاری یک تله مرگ بود./

مژده به شاگردان لیسهٔ عالی رابعهٔ بلخی
 کتاب «خاطرات یک تعداداستادان وشاگردان لیسهٔ رابعهٔ بلخی «انتشاریافت، وحاوی شرح حال و خاطرات ایام تحصیل بخشی ازشاگردان، وچند تن استاد بوده، منجبت کتلاک عکس های فردی ، جمعی و خانوادگی آنان می باشد. گردآورندهٔ کتاب ماری خلیلی ناصری، و مهتمم آن محمصدقوی کوشان اند. علاقمندان برای دریافت آن با تلفون یا آدرس ادارهٔ هفته نامهٔ امید تماس حاصل فرمایند.

یادداشت هدیِر (دنباله ازصفحهٔ اول)

اززبان صابرشاه، پیر و مرشداحمدشاه درانی روایت شده که راجع به شاه مذکوربه حکمران لاهورگفت:«اوپادشاه ولایت خراسان است و تو صوبه داریادشاه هندوستان.»

دانشمندمعاصرایران داکترمحمودافشار درمقدمهٔ «تاریخ وزبان درافغانستان «مینویسد:«خیلی از کتب ادبی دراشعار بزبان فارسی در افغانستان، یعنی خراسان سابق، بوسیلهٔ خراسانیان نوشته و گفته شده است.» (نقل قولها از«افغانستان درپنج قرن اخیر «میباشد.) حالاًاگرباشندگان افغانستان امروزین حکمأنبایدخویشتن خویش را صاحب آن نام شکوهمند و فرهنگند تاریخی بشمارند، حرفیست که بایست برآن تأمل کرد ! مبادا همانطوریکه نام ایران را فارسها ازما،که ادعای مرکزآریانا بودن را داریم گرفتند و، نام تاریخی خراسان ما را بریک ولایت خویش گذاشتند و تازه آنرا امروزبه سه بخش مجزا کرده اند، و زعمای ما خودرا پُپ و خُپ گرفتند، با چنین نصیحت ها اگر فرزندان آن سرزمین هم آنرا دو دسته به فارس ها ببخشند و حُکماً دیگرحتی نام آنرا برقلم وزبان نرانند، آیا تاریخ ایشان را خواهد بخشید؟ هرگز و هیچگاه !

برای تائیداینکه افغان و پشتون مرادف اند، اگرآزهردلیل علمی، منطقی وتاریخی وئزادی بگذریم، که زیادبرآن بحث شده، فقط یادآوری ازاینکه مناطقی دربخشهایی از کشور فقط به «افغان» مسما شده، «ده افغانان» کابل یکی ازآنها است، تا استادچه بفرمایند !

درهمینجا دردآورتبعیضی بیادآمد که بویژه درهمان شصت هفتادسال مورد نظرجناب استاد بسیارخزنده وتقریباً ناپیداکسترش یافت وضربه های مدهشی، درحدضربه های محمدگل مومندی، بر پیکروحدت ملی وبرابری اقوام افغانستان وارد ساخت. درطول همان سالها ما صاحب «پشتنی تجارتی بانک»، «پشتون زغ»، «کرنی مجله»و... شدیم، حتی پادشاه سابق مملکت ما که امروز لقب «بابا» بخودپسندیده اند، ازمیان فرزندان خویش یکی رابه لقب مبارک «پشتونیار»افتخار بخشید ! جاده هایمان ومحلات مان «پشتون کوت» شد و«جمال مینه» و «خوشحال وات»، کارخوبی بود. اما و مگر، امکان داشت نهادی ومرجمی وشخصی اجازه یابد تا بنامد: «بانک تجارتی تاجیک»، «صدای هزاره»، «مجلهٔ کشاورزی»، «بلوچیار»،«ازبیک کوت»، «کارتۀ ترکمن و«جادهٔ نورستان»؟!

اینهاهمه کفرمطلق درقاموس برتریخواهان وقوم پرستان بود و است وخواهد بود. وباز، اما و مگر، آن روزهارا «آو َرد و گو خورد»،بهمین سادگی ! چه «جرمن آنلاین ها «بخواهندچه نخواهند چه گریبان بدرند چه دامن پاره کنند... ! مساوات مساوات است و حق حق، برابری داد خداوند است !

دراشاره به یادآوری استاداز شهیدمسعود(رح)، خوبست مطلبی رابعرض برسانم: گویند دررگماگرم زمین سوزی ونسل کشی طالبان درشمالی، واینکه آن نامسلمانان زنان ودختران منطقه را از خانواده هایشان جداساخته وبلا لاری های ملل متحد به ریگستانهای جلال آبادبردند، عدۀ ازآنانرابه عربان فروختند وعدۀ رابه کنیزی گرفتند، یکی از رزمندگان بابرافروختگی به آمرصاحب گفت: بگیرید این سرزمین را دوقسمت کنیم، افغانستان شمالی وجنوبی بسازیم و... آمرصاحب خشمگنانه او را از سخن گفتن مانع شده و فرمود: تمام قربانی های ما وتلاشهای ما برای افغانستان واحد ومستقل وسرفراز است، افغانستانی که همه باشندگان آن همچون برادران وخوهران اند، ما برای حفظ چنین افغانستان می جنگیم ومبارزه می کنیم، چیزِی که تو می خواهی، دقیقاً خواست دشمنان ملت ما وخواست پاکستان است، باردیگرهمچو افکارپلید را بخود راه نده !

امید باافتخار وسرفرازی خود را پیرو افکارپاک ووطنخواهانهٔ شهید مسعود بزرگ علیه الرحمه و، اشاعه دهندهٔ آن اندیشه های پاکیزه می شمارد واز نخستین روزتاحال درهمین خط وطن دوستی و وحدت ملی خواهی، باتاکید موکدبرمساوات همه اقوام وهمه مناطق وهمه باشندگان افغانستان جد وجهد کرده، بردر تفوق طلبی، برتریخواهی، اکثریت و اقلیت واهی ودریک کلمه بر رد فاشیسم قومی ابرام داشته وتاماشاءالله خواهد داشت . اگر تردید فاشیسم قومی راکسانیکه با ایدهٔ برتری قومی برسایراقوام کشورخوش ندارند واین عمل انسانی واسلامی رابرمنی تابند و، برعدالتخواهان می تازند وبه آنان فحش میدهند، بتازند و بدهند ! امید و همکاریش را باکی نیست .

این چه شوربختی و بدبختی است که علمای ماهم گاهی دچار اوهام شده، کلمات وواژه های سچۀ زبان فارسی ما را ایرانی می خوانند؟ متون تاریخی، علمی وادبی سرزمین ما، پر است ازواژه هایی که درین زبان موجود بوده است.دربرخِی ازبرهه های زمانی،

 maid Weekly
The Most Widely Read Afghan Publication in the World
Volume 26, Issue No. 5 , August 15, 2017, ISSN 1098-8777
Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan 12286 Ashmont Ct. # 202 . Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

مثل همه مردمان جهان، ما هم دچار اُفت ها وفترت ها ونزول ادبی شده ایم، نویسندگان ما وبویژه «میرزا »های دولتی ما نثرشیوای فارسی را فدای نثرپر تکلف وپرتعقید عربی کرده و واژه های سچۀ مارا متروک ساخته اند. کاش قلم بدستان ما فرصت بیابند ولاقل تاریخ بیهقی، تاریخ طبری، تاریخ گردیزی ودواوین شعرای این سرزمین را به خوانش بگیرند، تا دریابند که هیچیک ازواژه هایی که باتلاش عده ای از دل آن متون برکشیده شده ودوباره مورد استعمال می یابند، از خارج نیامده اند. واژه های تازه ساخت هم، اگر رسا و مفهوم باشند، هیچ بیگانگی برای همزبانان ندارد، پیچکش ویلاس هیچ انجیری هم نمی تواندبا استفاده ازقانون ثلاثی مجرد در راه عام شدنش سد و بندی فراز آورد !

بهرحال، دربارهٔ فرمایش تان ازایرانی بودن واژهٔ «شوربخت » عرض میشود که: رودکی پدر وسالار شعرفارسی هزارواندی سال پیش گفت:

شاد زی باسیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
 زآمده شادمان بباید بود وز گذشته نکرد بایـد یاد
 من وآن جعدموی غالیه بوی من وآن ماهروی حور نژاد
 نیکبخت آن که داد و بخورد شوربخت آن که اونخوروندند
 فردوسی فرمود:

چه باشی به نزدیکی شوربخت که بسترکند شب ز برگ درخت
 سعدی گفت:

شوربختان به آرزو خواهند مقبلان را زوال نعمت و جاه
 میخواستم بدانم که جناب استاد پس ازملاحظهٔ آنهمه نوشته جات انجنیران داناتر از هر شاعر و هر ادیب و ادب شناس وشنیدن آنهمه دلسوزی های دایه های مهربانتر ازمادر زبان فارسی دری، این سئوال به خاطرشان خطورکرده که چرا تمام هم وغم و روزوشب این قماش مردم باچنان دلسوزی که بعضاً آشک برچشم خواننده می آرد، فقط به واژه های فارسی دری چسپیده وهیچ وهرگز این دلسوزی را به زبان دیگر وطن ما، یعنی پشتو روا نیی دارند؟ آیا اینان هیچ نمی دانندکه پشتوی پاکستان وبویژه پشتوی پشاورِی و سرحدی چه روزگارتیره وتاری بر پشتوی افغانستان آورده وآورده راهی است؟ هرگز به برنامه های پشتوی رادیو هاگوش داده اند؟ می دانندکه واژه ها و جملات پشتوی آلوده به اردو وانگلیسی چرک وگندیدهٔ پاکستان دمار از روزگار پشتوی سچۀ افغانستان کشیده، هرپشتو زبان افغانستان شاید هشتاد درصد این پشتوی پاکستانی را درنمی یابد؟ پشتوی افغانستان بااین پشتوی پاکستان گویش مسخ شده یافته و، در حال از بین رفتن و حل شدن در پشتوی پشاورِی وسرحدی است !

درحالیکه انجینِری لایق، بجای رسیدگی به ماشین آلات مورد ضرورت درپیشرفت کشور، بازخودگذری بی مانند پیچکش و پلاس بدست واژه واژهٔ فارسی رابه بررسی گرفته وانجنیرانه مادر و پدر ومحل زایش هریک را شناسایی نموده وبا بازنمودن پیچ ومهرهٔ هرواژه، کارشناسانه محل کاربردش را معین میسازد، همچنان که خانم جرمن آنلاینی هم چون دایهٔ غمخوارشب تاصبح کنارگهوارهٔ زبان فارسی نشسته، واژه های مور وملخ مانند ایرانی را از آن وجود نازنین دور میراند، زبان دوستی وفرهنگ دوستنی وملی گرایی قابل افتخاری است، امااینکه چرا مادراندِری وپدراندِری درحق زبان پشتوی افغانستان ازسوی این دلسوزان جرمن آنلاینی روا داشته میشود، جای تأمل دارد ! شاید برای شان پشتو این لیاقت را ندارد؟!

دراخیرباتجدیدعرض ارادت ومحبت خدمت جناب داکتر محمد حیدر، استاد دانشمندحقوق وعلوم سیاسی، باتوضیح کوتاه ذیل،فقط یک سئوال حضورشان مطرح میکنم درچند فقره : ادعای مورخین ماو علمای ماو وزرای ما واستادان ما همیشه اینست: «افغانستان تاریخ پنج هزارساله دارد. «البته اینان تحفیف میدهند، چراکه بعضی ها ادعای تاریخ هفت تا ده هزارساله ما را دارند .

۱- اگر نام «آریانا»مشبوه وافسانه است، این سرزمین تا تائیدن خورشید اسلام برآن، چه نامی داشته؟ میشود سرزمینی باسابقۀ پنج تا ده هزارسال را بدون نام و نشان درگیتی سراغ کرد ؟

۲- اگر «خراسان »برای یکهزارو دوصدسال نام این سرزمین نبوده، بلکه «این خطه مجموعه ایست که درآن واقعات سیاسی، جنگی، ادبی، عرفانی، علمی و مذهبی»، دودمانها وامپراتوریهای مختلف برسرزمینی که حکمروایی داشته اند ومردمان شان نیز، مهین شان را چه می نامیدند؟

۳- «افغانستان »رامیتوان «افغانستان باستانی »خواند؟ واقعآبه رویت اسناد، احمد شاه درانی هنگام قبول زعامت، خویشتن را «پادشاه افغانستان»خواند؟

خاطرات استادان وشاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاًهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرابه آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۱۷ ارسال دارند.
تلفون ۶۳۲۱-۴۹۱-۷۰۳ mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct. #202 . Woodbridge VA 22192—7075 U. S. A.

۴- وبالاخره، حضرت استاد ارشاد بفرمایند که اگرچوانان امروز درپی دانستن تاریخ سرزمین آبایی خویش از روزگاران قدیم شوند، درکتابخانه های جهان، آنرا زیر کدام نام وعنوان بیالند ؟

باتقدیم معذرت از طوالت عرایض، امید دارم که جناب استاد داکتر محمدحیدر با همان سعهٔ صدر و دانش و بینش گستردهٔ که دارند، همیشه بدور ازهرنوع تعصب قومی وزبانی وسمنی گفته ونوشته و راهنمایی کرده اند، این شاگرد مخلص و دوستدارخویش رانیزدرهرمورد بالا که دچار اشتباه شده باشد، تصحیح وتدریس فرمایند.

تکمله بریادداشت بالا : دوستان ارجمند، باید پیش ازنصب نوشتهٔ بالا در رخنما، مخاطبم درنوشته ودونفری که برآنهاصحبت شده است، معرفی می کردم، امافراموشیدم! نوشته ام به پاسخ جناب داکتر محمدحیدرخان (بارکزایی) سابق استاد ورئیس دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی کابل وبعدها رئیس دانشگاه کابل، بود که شخصیت بسیار دانشمند ووارسته هستند، واز منتقدین طراز اول متعصبین پشتون میباشند. درهمان آوان متاسفانه نوشته های بانو ملالی نظام همسرآقای امان نظام بوتیک دارمعروف کابل، و دختر مرحوم موسی خان قندهاری بازرگان و کارخانه دار میوه جات، و نواسۀ شادروان میرمحمدصدیق فرهنگ مورخ معتبر وبزرگ کشور می باشد، ونفردوم انجنیرخلیل الله معروفی هست. این خانم وآن آقا سالهای متمادی ازمهمکاران وقلمزنان هفته نامهٔ امید بودند و روابط بسیارصمیمانه باهم داشتیم . قدرتی خدا در اوج طالب پرستی افراطی، این دوآدم عاشق روی وموی وخوی ! ملاعمر وهمۀ طالبهاشدند، و سردشمنی خونی را با امید گرفتند. سایت جرمن آنلاین که گردانندگانش همه متعصبین قومی وزبانی هستند، همه اقوام غیرپشتون را اهالی کشورنمی شمارند و همگی شانرا مهاجرین پاردِریا وایران و غیره می پندارند.

خانم ملالی نظام موسی، نوشته های خود وانجنیرمعروفی را که درهمین سایت جرمن آنلاین انتشارمی یافت وهنوزمی یابد، مرتبابه جناب استاد محمد حیدر خان فرستاده و باعث اغتشاش فکری آن بزرگوار گردید، پس جناب استاد دانشمند طی مقالهٔ مبسوط سراسر توییح این بندهٔ خدا و هفته نامهٔ امید، اعلان فرمودندکه دیگرحاضر به همکاری قلمی با امیدی که اینک دیگرعلیه یک قوم خاص نشرات میکند ووابسته به فلان قوم خاص شده است، نمی باشند، ویدین ترتیب قطع علایق نمودند. این خاکسارآن مقالهٔ جناب استاد راهم در امید چاپ کردم و وعده سپردم که پاسخی دانشجوِیانه خدمت دانشمند داکتر محمدحیدرخان درشمارهٔ بعدی معروض خواهم داشت. درین پاسخ من قصدا از خانم ملالی نظام موسی با عنوان (خانم جرمن آنلاینی) و ازانجنیرخلیل الله معروفی بانام (انجنیر ثلاثی مجرد) یادآورشده بودم . این مطلب راجعت وضاحت دادن به مقاله ام که دربالا آمده است، نگاشتم ، والسلام . خاک محمصدقوی کوشان . /

شرح حال جاوید فقید (دنباله ازصفحهٔ سوم)

اوتاپیش ازمهاجرت ازبه انگلستان عضویت سازمانهای زیرداراِبود:

۱ - عضوافتخاری انجمن نویسندگان ۲ - عضوشورای وزیران برای تحصیلات عالی۳ - عضوانجمن دوستی افغانستان وسازمان ملل متحد۴ - عضو انجمن دوستی افغانستان فلسطین۵ - عضو لویه جرگه افغانستان (۱۹۸۶)

پروفیسرجاوید افزون برزبان مادری فارسی دری، به زبانهای پشتو، انگلیسی، عربی، فرانسوی وتاحدودی روسی آشنایی داشت و ترجمه هایی از زبان انگلیسی به فارسی وازپشتوبه فارسی نیز دارد.

ازپرفیسرجاوید تاکنون دههاکتاب به فارسی و انگلیسی و صدها مقاله به زبان فارسی به چاپ رسیده است. موصوف یکی از شناخته ترین چهره های علمی درکنفرانسهاوسمینارهای مربوط به افغانستان اسلام، فرهنگ وادب فارسی بود برای نمونه وی ازشال۱۹۸۹ تاسال ۱۹۹۹ بیش از ۸۰ سخنرانی در خارج از افغانستان داشته، وهمزمان بااین سلسله سخنرانیهایش ازچهل مقاله اش در نشرات فارسی زبان خارج از افغانستان به چاپ رسیده است. دو رساله و یک کتاب را در عالم هجرت منتشرکرده است. پرفیسرجاوید درسال ۱۹۶۲ با خانم نفیسه کاکر ، دختر جنرال محمد هاشم خان کاکرازدواج نمودکه از این ازدواج دارای چهار فرزند میباشند.دروود برپاسداران فرهنگ و ادب فارسی و درود بر استاد فقیدعبدالاحمدجاوید !